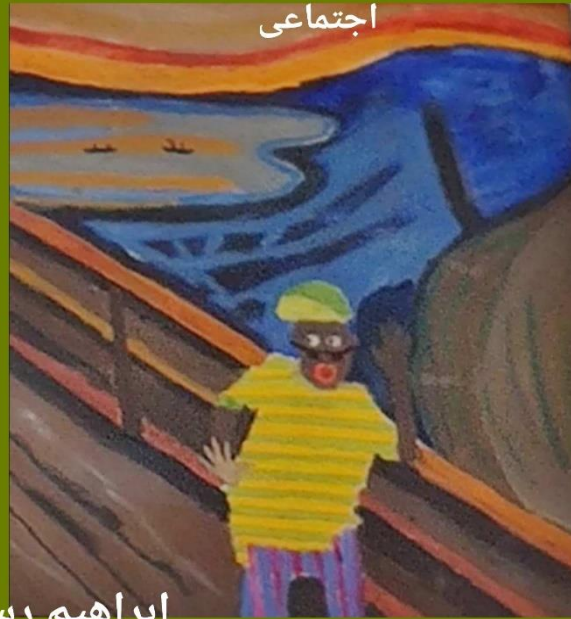


جزوه

دروغ و بیشعوری
از بیماری‌های خطرناک
اجتماعی



نقاشی جلد
آدریان رستمی

ابراهیم رستمی

دروغ و بیشعوری از بیماری‌های خطرناک اجتماعی

بدنبال رویدادهای اخیر در ایران و بویژه ماجرای شلیک عمد به هواپیمای اکرایی، گوشه بسیار کوچکی از دروغ سیستماتیک و مهندسی شده حکومت ایران برای جهانیان آشکار شد. و یا شاید بهتر است بگویم دولتهای سرمایه‌داری این بار نتوانستند خود را به "کج فهمی" بزنند. بحث و جدل در مورد دروغ‌گویان شاید اسلامی انگیزه‌ای شد که من نیز سراغ نوشته ناتمام قبلی خود بروم که قبلا در تاریخ ۲۰ اکتبر ۲۰۱۹ نوشته و در فیس بوک گذاشته بودم و آنرا از زاویه‌های دیگری تعمیم و در دسترس شما خواننده گرامی قرار دهم. خواندن کتاب بیشعوری اثر خاویر کورمنت، ترجمه محمود فرجامی دیدگاه روشنی به من داد که به رفتارهای دروغ‌گویان و بیشعورها با دیدی علمی بنگرم. بویژه اینکه نوشته پاسخی بود به یک ضرورت و یک تجربه تلخ در زندگی پیرامونی خودم. همانطور که هر نوشته علمی،

ادبی، هنری، تاریخی و غیره که انسان سراغ آن می‌رود، برای پاسخگویی به یک نیاز و ضرورت است، حال چه نیاز فردی باشد و یا نیاز اجتماعی.

بدنبال مطالعه و راهنمایی از کتاب فوق قانع شدم که دروغ و بیشعوری خود یک مریضی است و بر این اساس بدنبال مطالعات دیگر، این جزوه را نوشتم که ضمن تراپی برای روح و روان خود، بتوانم در مقیاسی محدود راهنمای عینی برای پیرامون و افرادی باشم که قربانی دروغ و بیشعوری سیستماتیک و دولتی است و یا اینکه بیشعورهای منفرد در روابط ما، میان نزدیکان و پیرامونی که گریبانگیر این بیماری هستند.

همانطور که در مقدمه کتاب بیشعوری آمده، "چه بیشعور باشید و چه درگیر با بیشعورها، با انتخاب این کتاب دست‌کم راهنمای خوبی انتخاب کرده‌اید که راه را عوضی نرفته‌اید." و در مقیاس کوچکتر، فکر می‌کنم که خواندن این جزوه که در اختیار شماست، ضمن پرداختن به این بیمارهای اجتماعی به شناخت از جنبه‌های ملموس و عینی از پیرامون در این زمینه کمک می‌نماید.

اما ابتدا به یکی از پایه‌های بیشعوری (دروغ) اشاره کنم.

جایگاه دروغ

تجارب تلخ از دروغ و بیشعوری در زندگی اجتماعی تکتک ما از یکطرف، و همزمان نوشته‌های از مبارز انقلابی رفیق مریوان حلبجه‌ای، با نام "پایه‌های فساد و بی‌اخلاقی" باعث شد که به مسئله دروغ نیز بیاندیشم و رابطه آن با بیشعوری را بیان کنم.

در تاریخ ۱۲ ماه مه ۲۰۱۹ میلادی نوشته‌های از جانب رفیق مریوان حلبجه‌ای در فیس‌بوکش پخش شد با عنوان "سیکوچک‌های بی‌ئۀ خلاق" (سه رُکن زیر بنای بی‌اخلاقی-قتل، دزدی، و تجاوز جنسی). نوشته‌های با ارزش به مانند دیگر نوشته و برنامه‌های تصویری بویژه در زمینه افشا اسلام، مبنی بر اینکه "قتل را جهاد، غارت را غنیمت و تجاوز جنسی به کودک را الطاف به صغیر نام می‌نهند."

رفیق مریوان در آن نوشته نگفت که ابزار برای عامه‌پسند کردن و یا گریز از بازخواست در مورد این سه خصالت قیاحت، چه چیز میباشد؟ اینجا به یکی از ستونهای اصلی و توجیه‌گر این پایه‌های بی‌اخلاقی (دروغ) که رفیق مریوان بدان نپرداخته است، اشاره می‌کنم.

دروغ شناسی خود نیز علم است، علمی که ما کمترین دانش در مورد آنرا داریم در صورتی که بیشترین استفاده و شاید زیادتیر از وعده‌های غذایی با دروغ سر سازگار داریم، و دوست هستیم. چرا به این امر مهم کمترین توجه میشود؟ شاید به "دلیل فرط درختان، جنگل را نمی‌بینیم" و به دلیل ابعاد وسیع دروغ آنرا پدیده‌ای عادی و قابل تحمل و به عنوان جزئی از زندگی به حساب می‌آوریم.

بچه در دوران کودکی دارای ذهنیات خیالی فراوان است. مثلاً میگوید گرگی را دیدم چون در مورد گرگ زیاد شنیده است ولی این دروغ نیست. ذهنیات خیالی است که باید پرورش یابد. با یک جمله میتوان ذهنیت خیالی بچه را شکل داد. مثلاً گفت: "چه خوب که با تو کاری نداشته‌اند، حتما گرسنه بوده و دنبال غذا میگشته، گرگ مهربانی بوده، یا اینکه گرگ حتما دنبال بچه‌اش گشته که شما دیده‌اید و..." بدونه اینکه به بچه بگوئیم دروغ میگوید، میتوانیم در مورد زندگی گرگ و حیوانات وحشی که برای حفظ بقا چگونه زندگی میکنند به بچه معلومات دهیم و تخیلات وی را بارور کنیم.

تکامل انسان بر اساس خیالات صورت گرفته است. مثلاً اگر انسان روزگاری گفته بود که میتواند مثل پرنده پرواز کند، وی را دیوانه و شاید یک دروغگو پنداشته‌اند. اما این خیال به دور از واقعیات نبوده که امروزه با هواپیما سفر می‌کنیم. در مدارس کشور سوئد، بعنوان یک متد در مدارس به محصلین بخصوص در دوره ابتدایی نمی‌گویند جواب غلط و یا نادرست است. بلکه ذهنیتش را پرورش و شکل میدهند و در صورت بیگانه بودن جواب سوال از جانب شاگرد، میگویند: "این هم خود فکر و اندیشه‌ای دیگر است اما جواب چیز دیگری است" و شاگردان در سنین بالاتر با

آگاهی و علم، درست و غلط مسائل را از هم تمییز میدهند. با این نگرش می‌گویم که ذهنیات بچه را علیرغم اینکه تخیلی باشد، باید پرورش داد.

اما ذهنیات بچه در میان دروغهای واقعی رومزه بزرگسالان جایی برای پرورش خیالات پاک و کودکانه‌اش ندارد. دروغ در محل کار و زیست و خانواده و تا مراجع و نهادهای بزرگ و کوچک، مطبوعات، کتب درسی، و... بخصوص در جوامع مسموم به مذهب، که عبایی از دروغ را بر تن جامعه میدوزند و سیستماتیک به عنوان امری بدیهی بر جامعه تحمیل می‌کنند.

دروغ در ابعاد اجتماعی و نظامی که کسب سود و سرمایه در اولویت است، به نسبت آگاهی جامعه و طبقه حاکم در هر کشور متفاوت است. حتی دروغ در مجامع بین‌المللی را به آشکار میتوان یافت. مثلاً در سازمان ملل از حقوق کودک می‌نویسند، اما به تجاوز، خرید و فروش بچه، کار واستثمار بچه و ختنه و ناقص کردن دختران در ۲۸ کشور جهان تلویحا رضایت داده‌اند و ... بصورت عریان و آشکارا زیر لوای فرهنگ و رسومات کشوری، با دیده اغماض به این جنایات نگریسته می‌شود. آموزش دروغ در خانواده‌ها جدا از فرهنگ اجتماعی، بخشا به مسئله فقر نیز مربوط است مثلاً بدلیل فقر وعده وعیدهایی که به بچه داده میشود و عملی نمی‌شود. در صورتیکه اگر حقایق فقر را به بچه بگوئیم، کودکان بهتر درک می‌کنند، از اینکه به وی دروغ بگوئیم و دروغ را آموزش بدهیم.

اما دروغ بر پایه غیر علمی و عدم منطق استوار است و در جهت تفهیم و تحمیل امیال و آرزوهای شخصی و مورد قبول قرار گرفتن استدلالهای غیر علمی، و وارونه جلوه دادن حقایق، بکار گرفته می‌شود. چرا دروغ غیر علمی، چون دروغ علمی قابل بررسی است. مثلاً اگر از چند مهندس در مورد هزینه و مصالحی که برای احداث ساختمانی بکار رفته، سوال شود؛ با اختلافی بسیار جزئی میتوان تناقضات را از گفته‌های مهندسين یافت. اینکه در چه مدت زمان، چه مقدار نیروی کار، هزینه، مصالح و... برای ساختن به کار رفته و غیره. چون در نهایت میتوان آنرا بر اساس نقشه و محاسبات علمی بررسی و صحت و ثقم را دریافت. همانطور که علم متخصصین ثابت کردند که زمان برای اثبات موشک اول به هواپیمای اکرایی توسط ایران، بیش از ۳ دقیقه بوده و نه ۳۰ ثانیه. پس دروغ در زمینه علمی که امکان برآورد دارد، زود آشکار میشود. اما دروغ بر پایه حقه و تخیلات مذهبی و خیالی (مثلاً محمد با یک خر به آسمانها میرفت) به دور از منطق قابل بررسی علمی است. ویا چگونه ثابت کنیم، عصای موسی رود را نشکاند و عیسی بعد از مصلوب شدن به آسمان نرفت و خر محمد بال نداشت و غیره. که همه روایت پوچ ساخته دست انسان است.

در زندگی روزمره و در دنیای وارونه امروزی که حقیقت‌گویی جرم است، دروغ گفتن میتواند شامل هر کسی باشد و برخی از آنها را، دروغ "سفید" می‌نامند. بخاطر دارم که سالها پیش یک خانواده گرد ترکیه‌ای را میخواستند از کشور سوئد دیپورت کنند، چون گویا بعد از چند سال آشکار شده بود که به هنگام آمدن به سوئد و برای گرفتن اقامت، کیس واقعی نداده بودند؟ بحثی در تلویزیون کانال رسمی سوئد صورت گرفت و از برجسته‌ترین نویسندگان وقت سوئد بنام خانم آسترید لیندگرن که بخاطر کتابهای کودکانه‌اش شهرت جهانی دارد، سوال شد. وی گفت "این خانواده دروغی نگفته‌اند، اگر من بودم دروغ بزرگتری میگفتم چون برای نجات جان بچه و نجات از جهنمی که دولت ترکیه برای این خانواده در مملکت خودش فراهم کرده، دروغ گفته‌اند". این نوع دروغ "سفید" و در شرایط ناچاری اجنتاب ناپذیر میشود. همزمان دروغی هست که از روی عادت است. مثلاً همین چند هفته پیش وقتی پسر من با قطار در راه بود، به مانند هر والدینی که خیر اندیشی بچه‌هایش را میخواهد، خطاب به پسر من گفتم: "تاخیر نکن زودتر بیا که خواهرت منتظرت است چون میخواهد برود" دخترم از اطاق دیگر که صحبت تلفنی من را شنید، داخل شد و گفت: "بابا، چرا دروغ می‌گویی من کی گفتم؟ حرف دل خودت را چرا با نام من می‌گویی، دوست دارم برادرم را ببینم، اما من به شما نگفتم که به برادرم بگو عجله کند". خجالت کشیدم و متوجه شدم دروغی از روی عادت و احساس برای دیدار بچه‌هایم بوده، ولی در نوع خود دروغ است، و از دخترم عذرخواهی کردم. این نوع دروغها به عنوان فرهنگ و بصورت عادت (عادت بد) بیان میشود در صورتیکه برای کسی که در فرهنگ دوری از دروغ پرورش یافته، قابل قبول نیست.

اما اکثریت دروغهای دیگر، دروغهای عامدانه و مهندسی شده در خدمت سواستفاده، جاه طلبی، کسب قدرت و شخصیت‌کدایی، دوختن کیسه برای غارت زحمات دیگران، تیرئه از جنایات و اعمال ناشایست و گریز از پاسخگویی، شخصیت‌شکنی دیگران، جلب توجه، ریاکاری، جلب ترحم و غیره است.

البته دروغ‌ها فقط شامل گریز از پاسخگویی در دادگاه و صندلی محاکمه نیست؛ چون انسانهای دروغگو یک هزارم درصد برای دروغ‌هایشان به صندلی دادگاه راه نمی‌یابند. این دروغ‌گفتن‌های روزمره فقط برای گریز از صندلی محاکمه اجتماعی و پیرامون می‌باشد. دروغ ممکن است در مقیاسی کوچک ناشی از عوامل ارثی دیگر باشد که در این مورد استلال علمی ندارم اما عمدتاً بعنوان شاخص اصلی می‌تواند متأثر از محیط اجتماعی (خانه و مدرسه، پیرامون و جامعه، آموزش و پرورش باشد). در ایران امروز دروغ در نظام جمهوری اسلامی بصورت سیستماتیک و رسمی ترویج و به نحوی نهادینه و به خورد مردم داده می‌شود. همان انسانهایی که ۵۰ سال پیش نیاز به دروغ اسلامی نداشتند در نظام اسلامی فرزندان دروغگو تحویل جامعه داده‌اند؟ چون در نظام اسلامی که بخواهد قوانین عصر حجری و ۱۴۰۰ سال پیش را بر زندگی امروزی مردم پیاده کند، ابزاری جز دروغ برای تحمیل ندارد. و حتی برای این امر ۳ آیت رسمی (آیه آل عمران/۲۸ - آیه نحل/۱۰۶ و غافر/۲۸) و هزاران حدیث و روایت چندش آور دیگر هم دارند که دروغ را توجیه و شرعی میدانند.

به همان نسبت یک بازاری که بخواهد جنس نامرغوب خود را به مشتری قالب کند باید دروغ بگوید. یک دیکتاتور هم باید خود را "مدافع" مردم قلمداد کند و به میلیونها مردم دروغ بگوید تا بر مسند قدرت بماند. دروغگویان منفرد و بی قدرت باید بیشتر از هر کس دروغ چندش آورسرم کنند که بتوانند از جوابگویی به حقه، کلک، کلاهبرداری و سواستفاده روزانه از پاسخگویی در مقابل مردم بگریزند، که در میان خانواده، پیرامون و جامعه خودش را جا بیندازد و مورد قبول واقع شوند.

آقای دکتر هولاکویی روانشناس سرشناس نیز بحثی کوتاه در این زمینه نیز دارد که این دروغگویان انسان‌نما هستند و می‌گویند: "دروغ به مانند هر پدیده دیگر در وجود انسان تکامل می‌یابد و به مرور بعد از تکرار به عادت، و از عادت به خلق و خوی و خصلت آدمیزاد و به هویت آنها تبدیل می‌شود."

دروغ در شکل تکامل یافته خود و در نهایت به خطرناکترین پدیده جامعه تبدیل می‌شود که در شکل رسمی در جنگها و پروپاگنده‌های تبلیغی برای تبدیل کردن مردم به گوشت دم توپ همانند جنگ ایران و عراق، جنگ جهانی دوم، نسل کشی در رواندا و فرمان بسیج یورش به کردستان از جانب خمینی و ... استفاده می‌شود و هر روزه مصرف داخلی دارد. و یا به قول یوسف (ژوزف) استالین "هر کشتاری به این بهانه انجام می‌شود که داریم دنیای "نو" با شکوهی می‌سازیم که در آن دیگر هیچ خشونت و وجود نخواهد داشت، و برای نیل به چنین هدفی هیچ خونریزی چندان بزرگ نیست" [استالین چون تئوری آنرا میدانست، خود در عمل بکار گرفت]. و آیا شما جدا از دروغ سازمان یافته دولتی، شاهد دروغگویان بیشعور در کنارتان نبوده‌اید، و یا از نزدیک با دروغگویان معاشرت نداشته‌اید؟ اگر با خود دروغ نگوئیم باید جواب را مثبت بدهیم.

دروغگویان مذهبی به کائنات، دنیای واهی متکی هستند. دروغگویان مذهبی در همه ادیان کم و بیش یکی است، اما به هنگامی بیشتر نمایان می‌شود که دین بخواهد سیاست کند و قوانین صدها و هزارن ساله را به کار گیرد و مانند عبا بر قامت آدمهای امروزی و جامعه بدوزد. سرمایه‌داری در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی هم باشد، مذهب را بکار می‌گیرد اگر نیاز آید. همانطور که احزاب مذهبی برای کسب قدرت در سیاست دخالت می‌کنند و سیاسی می‌شوند، خیلی از احزاب سیاسی نیز نگرشی مذهبی و متعصب به سیاست و حزب سیاسی دارند. باید گفت که خیلی از احزاب که منافع طبقه حاکم را نمایندگی می‌کنند و مردم سالار نیستند، نیز با همین نگرش به دروغ متوسل می‌شوند یعنی احزاب را "ابدی و خیرخواه" برای مردم جلوه می‌دهند. اگر چه تفاوت‌هایی مابین سیاست و دین باشد اما در منطق مطلق گرایی، و در ذات خود از یک منطق سرچشمه می‌گیرد و آن اینکه هر دو، دگراندیشی را نمی‌پذیرند.

دروغ در جوامعی که آزادی وجود ندارد و فقر مادی و فرهنگی بخصوص در آموزش و پرورش وجود دارد، در جایی که بیان حقیقت جرم و مجازات باشد، بیشتر رشد میکند. در خانه و مدرسه و محیط اجتماعی، از دروغ به مانند سپری دفاعی استفاده می‌شود. در جوامعی که بچه با افکار خشن مذهبی پرورش یافته‌اند، بچه برای دفاع از خود و ترس از مجازات به دروغ متوسل می‌شود. مثلاً به خاطر داریم اگر در خانه وسیله‌ای را خراب می‌کردیم و یا می‌شکستیم، سعی می‌کردیم که وسیله را از چشم والدین مخفی کنیم و یا به گردن خواهر و یا برادر خود بیندازیم چون سرو و گوش ما بیشتر از وسیله شکسته می‌شد.

دروغ در جامعه ایران در زمان حکومت اسلامی چندین برابر شده است. مردم برای دفاع از خود و کلاه گذاشتن بر سر دیگران با تقلید از فرهنگ حاکم بر جامعه، به دروغ متوسل می‌شوند. درصد بسیار بالایی از مردم نمی‌خواهند دروغ‌گو باشند، اما در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گیرند. و در نتیجه با تناقضات درونی خود دچار دوگانگی میشوند. و خیلی‌ها از این وضعیت پیش‌آمده احساس پوچی و بی‌ارزشی میکنند و این آن چیزی است که جامعه دینی و حاکمان دیکتاتور برای مردم فراهم میکنند. میخواهند، ملتی کرامت شکسته و با عذاب درونی، و بیمار روحی و تمکین کننده برای استثمار شدن در اختیار داشته باشند.

شخصا بارها از دروغ گفتن مصلحتی هم امتناع کرده‌ام ولی بعدا شاید پشیمان شده باشم. آخرین مورد همین چند ماه گذشته بود. در یونان تلفن و کیف کارت پول و.. من مفقود شد. حقیقت و بی‌اطلاعی از چگونگی افتادن تلفن و کیف را به پلیس و بیمه بیان کردم (در کوله پشتی مفقود شد). اما بیمه‌ای به من تعلق نگرفت چون میبایست چیزی دیگری میگفتم. مثلا میگفتم "کسی از دستم گرفت و فرار کرد و یا از کوله پشتی درآورد و فرار کرد". این نوع دروغها را نیز جامعه و سیستم به انسان تحمیل میکند چون اگر بیمه قرار باشد خسارت بپردازد دیگر چرا با هزار تبصره خواهد گریز برند؟

شاید افراد زیادی باشند که به هنگامی که در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرند، بخواهند دروغ بگویند ولی قادر به دروغ‌گویی نیستند. اما دروغ گویان حرفه‌ای از راه اکتسابی و یا فراگیری از جامعه و خانواده باشد (همانند توانایی در نقاشی و یا آواز خوانی) یاد گرفته است که چگونه دروغ بگویند. و اگر این توانایی را در خود نبینند هیچگاه قدم در میدان دروغ‌گویی نمی‌گذارند. و دنیال مجازی این امکان را بیشتر برای دروغ‌گویان فراهم کرده است. مثلا در گذشته، دروغ‌گویان در یک جامعه بسته و محدود همچون محله، شهر و روستا که همه همدیگر را میشناختند زود لو میرفتند و کم نبودند کسانی را که با همین نام میشناختند (چهل دروغ لقب میگرفتند). اما اکنون انسانها چند هزار دوست فیس‌بوکی و اینترنتی دارند (متأسفانه بعضی یک دوست غمخوار ندارد) و دروغ گفتن برای این چند نفر دوست ناشناخته در صفحات مجازی بسیار آسان خواهد بود.

رابطه انسانهای امروزی کمتر بر اساس نیاز روزانه به همدیگر و به مانند گذشته است. دروغ‌گویان با سواد میتوانند در لفافه و با رنگ و لعاب دادن به دروغ و در صفحات مجازی تعدادی را به خود متوهم کنند و با گرفتن لایک و کامنت، جلای خاطر روحی برای خود بخرند. در کردستان ضرب المثلی هست که بارها از زبان مادرم شنیدم که میگفت "بچه شاری کهس نهم ناسی، خوم هه لکیشم پرر وه کراسی" ترجمه تلویحی/ به شهری بروم که کسی نشناسد من را، بدوزم پیرهنی از غلو و دروغ به اندازه تتم را. و این امکان از طریق دنیای اینترنتی فراهم شده و لازم ندارد که به شهر دیگری هم بروند و خود را معرفی کنند. و متأسفانه ابزارهای رسانه‌ای بجای در خدمت انسان، به وسیله‌ای علیه انسان تبدیل میشود.

" يك دروغ ممكن است دنيا را دور بزند و به جاي اولش برگردد؛ اما در همین مدت، يك حقيقت هنوز دارد بند كفش هاي خود را مي بندد تا حرکت كند." (مارک تواین)

انسان‌نماهای که دروغ‌گویی فلسفه وجودی آنهاست، با دروغ نفس می‌کشند، و دروغ را سیقل و عامه فهم میکنند، میتوانند دهها نفر را چشم بسته کنند و یا حد اقل برای مدتی "هینوتیسم" کنند، این نوع انسانها در کنار ما و خیلی نزدیکتر از آنچه فکر میکنیم وجود دارند. دروغ‌گویان هنگامی که در موقعیت قدرت هستند با دروغ فخر می‌فرروشند، غلو و بزرگ نمایی میکنند و در موقعیت ضعیف و ذالت، از دروغ برای جلب ترحم، و به شیوه مظلوم نمایانه متوسل میشوند. که در هر دو حالت دروغ را به کمک می‌گیرند. ما همه جدا از تجربه شخصی، به خاطر داشتن رژیم اسلامی ایران، بزرگترین تجربه تلخ را از دروغ‌گویان داریم.

ما شاهد هستیم که مصباح یزدی جنایتکار میگوید دمکراسی ایران بهتر از هر جای دنیاست و جنایتکار دیگری از سران جمهوری اسلامی، میگوید حقوق زن در ایران کاملا رعایت میشود و یکی دیگر میگوید زندان ایران جای آسایش با رعایت حقوق زندانی است. و ماجرای اخیر هواپیمای اکرابنی دیگر به جای خود بماند، به اینها چه باید گفت؟ به مبلغین سیاسی که دنیا را وارونه جلوه میدهند و مردم را به آزادی و دمکراسی پوشالی وعده میدهند چگونه باید نگاه کنیم؟ و در سال گذشته دیدیم که قتل‌عام و نسل کشی کردهای سوریه را، دولت ترکیه به نام عملیات صلح

قلمداد میکنند، و شورشهای آبانماه سال ۹۸ ایران و دروغهای تمام سیستم و دولت سرمایه داری ایران را بیشترمانه دیدیم.

متأسفانه مردم آنقدر بدبختی دارند که فرصت برای شناخت از این بیماریهای اجتماعی منجمله دروغ نیست. در رژیم اسلامی با بی‌ارزش کردن جان انسانها از طریق جنگ، خونریزی، کشت و کشتار، دستگیری و اعدام و غیره، فرصت برای کسب آگاهی عمومی به مسائل اجتماعی وجود ندارد. بیش از ۲۰ هزار کشته سالانه در ترافیک و بعلاوه قربانیان دیگر جنایات و محرومیت و گرسنگی موجب شده است که ما در جامعه ایران فقط فرصت برای سوگواری از مردگان را داشته باشیم، آنهم در نظام اسلامی که سوگواری مهندسی میشود. طبق آمار در ایران یک میلیون نفر در ترافیک در طول حیات جمهوری اسلامی جان خود را از دست داده‌اند و ۵ میلیون مصدوم و دهها میلیون متاثر از زیانهای تصادفات رفت و آمد شده‌اند. این مصیبت را در کنار جنگ و زلزله و سیل و کشتار و حمله و لشکرکشی و زندان و شکنجه و غیره قرار دهیم و ببینیم که چند درصد از جامعه خیال فارغ برای پرورش فکری و روحی خود را دارد و میتواند به کسب دانش از بیماریهای اجتماعی و منجمله دروغ و بیشعوری فکر کند؟

دروغ شیرازه یک جامعه را به چالش میکشد و نباید به آن بی‌توجه باشیم. در جوامع مریض همچون تحت حاکمیت جمهوری اسلامی آنقدر دروغ شنیده میشود که تشخیص حقیقت دشوار خواهد بود. و به مرور مردم آنقدر بدان عادت می‌کنند که دیگر عکس‌العمل نشان نمی‌دهند و برخورد دروغهای روزمره حکومتی را "می‌پذیرند". و متأسفانه سکوت اختیار میکنیم. این سکوت به اندازه خود دروغ و بیشتر برای جامعه زیان آور است. یک اصطلاح قدیمی سوئدی هست: "den som tiger, samtycker" (آنکس که سکوت می‌کند، همصدایی/همنوایی میکند).

دروغ برای گریز از پاسخگویی در مقابل جامعه و حفظ اقتدار است. روی دیگر سکه دروغ، بیشعوری است و با بحث بیشتر در مورد بیشعوری عملاً جایگاه دروغ را بیشتر توضیح خواهم داد.

بیشعوری

کتاب بیشعوری با عنوان فرعی راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناکترین بیماری تاریخ بشریت، اثری است که می‌توان موضوع آن در مورد روانشناسی، خودشناسی، شخصیت‌شناسی، اختلالات شخصیتی و رفتارشناسی باشد. چنانچه دانش شناخت بیشعوری را به مانند هر بیماری دیگر را داشته باشیم، میتوانیم با شناخت علائم آن، این مریضی را در خود و پیرامون تشخیص دهیم و در حد توان برای پیشگیری وظایفی در دستور کار خود قرار دهیم.

شخصاً بدنبال خواندن کتاب بیشعوری تحت تاثیر مسائل ملموسی قرار گرفتم و وقتی به گذشته و زندگی‌ام برگشتم متوجه بیسوادی خود در این زمینه شدم. اگر چه سمپاتی من به این کتاب به معنای تأیید تمام و کمال کتاب نیست ولی همانطور که نویسنده گفته راهنمای شناخت خوبی است، برای من هم راهنمای با ارزشی بود. من بجای اینکه نکات کتاب را با تغییراتی و به نام خودم جعل کنم، به این نتیجه رسیدم نکاتی از کتاب را که برایم جالب است خلاصه نویسی کنم. نکاتی را با معرفی صفحه مربوطه، که در پائین در اختیار شما خواننده گرامی قرار خواهد گرفت. لازم به یاد آوری است که کتاب بصورت فایل اینترنتی رایگان قابل پیاده کردن است و من ابتدا از لینک اینترنتی استفاده کردم که ۱۷۰ صفحه و کتاب چاپی نسخه کامل را که دسترسی یافتم در ۲۱۸ صفحه بود.

(کروشه [] و خط تاکید در تمام این نوشته برای تفهیم و یا توضیح بیشتر از من میباشد). به دنبال نقل قولهای کتاب به استنباطهای خود از کتاب و تجارب زندگی خود نیز خواهم پرداخت. اینکه چرا کسی بیشعور است و چرا یک نفر باید بخواهد بیشعور باشد. اما با نقل قولهای کتاب شروع می‌کنم:

- "من در تمام زندگی‌ام دست به هر کاری زده‌ام تا همیشه برنده باشم وقتی بچه بودم در تمام بازیها و ورزش از همه سر بودم. البته خوب بعضی وقتها هم مجبور می‌شدم برای برنده شدن کلک بزنم که خُب آنهم جزو مزه‌ی کار محسوب می‌شود. دوست داشتم با برادرهایم سرشاخ شوم تا برنده شوم." (ص ۲۵)

- "اهل رقابت و رو کم کنی بودم. یاد گرفته بودم چطور رقیبانم را با جنجال و هیاهو از میدان به در کنم و یک جور مغلظه کنم که هیچ کسی نتواند مچم را بیگرد." (ص ۲۶)

"به کلاسهای بهبود روابط اجتماعی رفتم و یاد گرفتم چطور به راحتی اعتماد مردم را برای سو استفاده جلب کنم." از گفته‌های یک وکیل (ص ۲۷) و در ادامه میگوید:

"وکیل دادگستری موفق شدم و بزودی از قدرتی که بدست آورده بودم سرمست شدم؛ به خصوص وقتی بیشتر لذت میبردم که میتوانستم قانون را به سمتی که میلم بود منحرف کنم. هر چه منحرف‌تر بهتر. استفاده از قانون در یک مورد مشروع، هنر نیست و هر آدم تازه‌کاری از پس آن بر میآید. اما فقط یک استادکار خیره میتواند آنرا در راستای منافع خودش وقتی اهداف خلاف قانونش باشد، به‌کار گیرد.

همینکه شخصی به بیشعوری مبتلا شد این بیماری بر تمام شئون زندگی او مسلط میشود. بیشعوری مثل انگل از بدن شخص بیمار تغذیه میکند. و جدا شدن از آن آسان نیست. وقتی کسی بفهمد با حقه‌بازی یا زورگویی پیروز میدان باشد، در دوری میآفتد که خارج شدن از آن مشکل خواهد بود." (ص ۲۹)

"مراحل درمان هر بیشعوری با بیشعور دیگری ممکن است متفاوت باشند. هیچ فرمول علمی دقیقی در این مورد وجود ندارد." (ص ۳۰) - [به مانند یک نوع ویروس که در وجود افراد مختلف به شیوه مختلف بروز میآید و خود را نشان میدهد و مقاوت و علاج و پروسه نجات از آن نیز متفاوت است. و این به وضع فکری و روحی متفاوت انسانها ربط پیدا کند به یقین تفاوتها در میان بیشعورها بسیار بسیار متفاوت و پیچیده خواهد بود]

"فکر نمی‌کردم بیشعور باشم. فقط مثل یک فرمانروای زورگو بودم که تنها زمانی خشنود می‌شدم که داشتم حرمت و شادمانی اطرافیانم را ضایع کنم." (ص ۳۲ پرسیلا - یک بیشعور تحت درمان)

- و در مورد یک کشیش بنام والتر که فساد اخلاقی‌اش با زنان و دخترانی فراوان آشکار میشود و در مقابل اعتراض اسقف میگوید: "این راهی بود که او برای اجرای این فرمان مسیح که می‌فرماید به همسایه‌ات عشق بورز" انتخاب کرده است. در خانه یک خادم خدا باید همیشه بر روی بنده گاه خدا باز باشد. چه شب و چه روز و چه نیمه شب." (ص ۳۷)

- والتر نمی‌توانست بپذیرد که او به طرز بسیار ماهرانه‌ای خودش را هم فریب میداد و او باور داشت که نه تنها تمام اعمال و رفتارهای شرافتمندانه بوده بلکه حتی بعضی از کارهایش را مصداق بارز ایثار و فداکاری می‌داشت. مثلا معتقد بود که خودش را فدای زنان کلیسا کرده به این ترتیب که مرهمی بر درد تنهایی آنها باشد. و با برآوردن ضروری‌ترین نیازهای آنها کمک کرده است که به زندگی با شوهران سرد مزاجشان ادامه دهند."

"هر کسی در شرایطی ویژه میتواند وقیح باشد. همینکه آن شرایط از بین رفت آدم معمولی به خود میآید و از وقاحتش سرافکنده میشود. اما یک بیشعور دنبال فراهم کرده شرایط دیگری میگردد"

تعدادی از خصوصیات بیشعورها که برای شخص من جلب توجه نمود.

- خودپسندی فجیع
- نفرت انگیزی بی‌حد
- خیرخواهی مبتکرانه
- ضمیر ناگه غیر قابل نفوذ که البته الماس هم نمی‌توان به آن نفوذ کرد
- کسب قدرت با خوار و خفیف کردن دیگران
- سواستفاده بیرحمانه از آدمهای ساده

فصل سوم کتاب به خصلت و نشانه‌های بیشعوری و عمل عمدی اشاره دارد

"بیشعوری کسی است که رفتار وقیح و نفرت انگیزی را به صورت کاملا ارادی و عمدی از فرد بروز میدهد و از ایجاد اختلال که در کارها بوجود آورده و آزاری که به دیگران رسانده قلبا خوشحال است."

"احساسات یک بیشعور تا زمانی که او در مسیر درمانی و بهبودی قرار نگیرد، اصولاً قابل جریحه‌دار شدن نیست."

"همه مردم ممکن است از هر جنس و مقام و پایه تحصیلی دچار عمل بیشعوری بشود اما بیشعور نامیده نمی‌شود. به مانند اینکه همه کسانی که الکل مینوشند "الکلی" گفته نمیشوند. کسانی که این را نمی‌پذیرند، انکار این امر هستند که بیشعوری یک بیماری است نه فقدان رفتار و ادب. در صورتیکه بیشعوری یک نوع اعتیاد است. به قدرت تحقیر و سرکوب کردن دیگران، و شهوت تسلط بر دیگران اهدافشان است."

"بیشتر بیشعورها را میتوان از روی رفتار تهاجمی و اخلاق قلدرمانانه شناخت. اگر با گردن کلفتی و ترساندن دیگران نتوانند کارشان را به انجام برسانند حقه سوار میکنند. یا قانون و مقررات را طوری انگولک میکنند که نتیجه‌اش به نفع آنها شود. در مواقع ضروری اهل جیغ کشیدن، کلک زدن و خود را به موش مردکی زدن هستند.. (ص ۴۵)

"بیشعوری مرض وقاحت و سواستفاده از دیگران است. یک بیشعور نمی‌تواند دیگران را تنها بگذارد. انکار اگر دست از اشکال دیگری بردارد یا دیگران را تحقیر نکند جان‌ش در میاید."

ماهیت بیشعوری

"بدبختی اینجاست که اکثر بیشعورها به هر جان‌کنندی باشد از پس کار و زندگی زناشویی برمیآیند و نتیجه بیشعوری آنها بسیار دیر ظاهر میشود و به نحوی که روند نابودی ۲۰ - ۳۰ سال به طول میانجامد. اما از همان روز نخست اثر خود را میگذارد. درمانگری بنام "ایوان هورنی" میگوید "یک بیشعور سعی میکند با تسلط بر دیگران بر زندگی خودش مسلط باشد. او هرگز مشکلی را خودش حل نمی‌کند بلکه کاری میکند این است، تقصیر آنرا به گردن دیگران بیاندازد. اما سرانجام تمام این تلاشها برای پنهان کردن اشکالات و تقصیرها شکست میخورد و مشکلاتی که دو یا سه دهه روی هم انباشته و پنهان شده‌اند بیرون میزند." (ص ۵۰)

مراقبت خواهی

"همیشه باید عده‌ای مثل نوکران دست به سینه‌بسته از بیشعورها مراقبت کنند. فرق نمی‌کند که مادرشان باشد یا زیر دستشان باید همیشه مطمئن باشند که افرادی وظیفه ترو خشک کردن آنها را برعهده دارند." (ص ۵۱)

کتاب بیشعوری خصوصیات بیشعورها را در نکاتی در صفحه ۵۱ خلاصه کرده که به چند نکته از آن برای نقل قول اکتفا میکنم.

- اعتقاد دارند که تمام آدمهای روی کره زمین وظیفه دارند که خواسته‌های آنها را برآورده کنند و اسباب عشرتمشان را فراهم کنند.
- از مشکلات دیگران خوشحال شوند چرا که در این موقع توجیهی برای اشتباهات خود می‌آیند.
- از دیگران انتظار دارند که خواسته‌هایشان را پیشبینی کنند حتی اگر با بو کردن کف دستشان باشد.
- با دقت هواشان هست که به دیگران بفهمانند به آنها [بیشعورها] بدهکارند.
- طوری به دیگران کمک میکنند که از آن پس هرگز از آنها چیزی نخواهند.

اعتماد بنفس

"از آنجا که بیشعورها مهارت خاصی در شانه خالی کردن از بار مسئولیت و نادیده گرفتن واقعیات دارند، از اعتماد به نفس بالایی برخوردارند."

و در این زمینه هم چند نکته مهم از دیدگاه خودم را نقل میکنم.

- از خود ممنون‌اند
- باور دارند که همه می‌خواهند از نظرات آنها در مورد همه چیز مستفیض شوند و مورد ستایش قرار گیرند.

- در خرج کردن یول دیگران خبره هستند
- عاشق این هستند که کاری بکنند که دیگران مثل مار به خود بیچند.
- به خودشان قبولانده‌اند که هرگز اشتباه نمی‌کنند.
- همیشه می‌توانند کسی را پیدا کنند که تقصیراتشان را گردن او بیندازند.
- اعتماد به نفس خودشان را با تحقیر و استهزای دیگران تقویت می‌کنند.

[آیا اگر بیشعوری را با این خصوصیات در کنار خود می‌شناسیم و کماکان به خود توهم داریم آنموقع باید گفت که ما بیشعور را به عنوان راهنمای خود قبول کرده‌ایم و به دلیل عدم آگاهی در علوم جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی از نوع دیگری از بیشعوری رنج می‌بریم]

سرکوبی

- "بیشعورها می‌توانند دیگران را سرکوب کنند اما کسی نمی‌تواند آنها را سرکوب کند مگر یک بیشعور بزرگتر." (ص ۵۲)

تهاجم

- "بیشعورها اصلاً به همه چیز حالت تهاجم دارند (در جنگ، صلح، بیان "عشق" برای حفظ این موقعیت در جلو آینه حالت تهاجمی به خود می‌گیرند)." چند نکته هم در این زمینه:

- هنگامی که احساس کنند تسلط شان بر دیگران کمتر شده است.
- هنگامی که از آنها انتقاد میشود.
- زمانی که مچشان در هنگام خلافاکاری گرفته میشود.
- وقتی قرار شود قسط عقب مانده‌شان را بپردازند.

تعصب فکری

تمام بیشعورها نسبت به بیشعوریشان تعصب دارند که چند نکته را بیان کنم.

- وجهه‌شان [وجه خودساخته] تمام وجود آنهاست. اگر از دست بدهند چیز دیگری برایشان باقی نمی‌ماند.
- اطمینان از اینکه همیشه کسی هست که بتواند گناهان را به گردن انداخت. یکی از دلایل اصلی ازدواج و بچه‌دار شدن بیشعوری همین است.
- اطمینان از اینکه مبادا آدم معمولی محسوب شود (ص ۵۴)

در همین صفحه ۵۴ در مورد تسلط بر دیگران مینویسد:

- "بیشعورها برای حفظ تسلط خود بر دیگران و فقط تسلط خود قوانین را بر حسب حداکثر بهره‌کشی [سواستفاده] از دیگران دستکاری میکنند. و همه باید بر اساس این قوانین پیروی کنند، به استثنای خودشان."

ارعاب

- بیشعورها عاشق به اسارت گرفتن دیگران هستند
- از دیگران انتظار دارند که عیش آنها را فراهم کنند [ملا برای موعظه و سیاسی برای نوشتن] ، که این دو به مانند هم به آنچه می‌گویند و می‌نویسند باور ندارند]
- هر کسی را که به اندازه کافی احمق باشد برده خود میکنند
- از اینکه بیشعوری دیگری بخواهد برده آنها را از چنگشان بقابد واهمه دارند.

ارتباط و شناخت از بیشعورها

در زندگی روزانه با بیشعورها در ارتباط هستیم که با این خصوصیات میتوانیم به خاطر آوریم: (ص ۵۹)

- بیشعوری عاشق حرف زدن است، بخصوص در باره خودشان. در ضمن آنها در حرف زدن بصورت مشوش‌ترین و مبهم‌ترین حالت‌های ممکن استاد هستند. با این روش به راحتی میتوانند از زیر بار هر مسئولیتی برای ادعاهای خود شانه خالی کنند. هر چیزی را بعدا انکار کنند. مثلا یک بیشعور سیاست‌مدار باکی ندارد که معنی چیزی را که گفته چند بار تغییر دهد تا به مذاق مردم خوش آید.
- مهمترین لحظه برای یک بیشعور وقتی است که از وی خواسته شود که برای برنامه‌ها و پروژه‌ها قواعد بیان کند یا راه کار نشان دهد. او میداند چگونه با کمترین کلمات ممکن چنان وانمود کند که انکار تمام گزینه‌های احتمالی را هم میداند. آنگاه وقتی همه گیج شدند این فرصت را میابد که بادی در غنغب بیندازد دوباره مطلب را تکرار کند تا بدین وسیله به دیگران به خاطر اینکه دفعه اول نفهمیده‌اند چه گفته است احساس "حماقت" بدهد. به این ترتیب بیشعور با زرنگی زمام امور را در موردی که هیچ سررشته‌ای در آن ندارد در دست می‌گیرد و بقیه را خسته و درمانده به دنبال خود میکشاند. [این مسئله در مورد نوشته‌های طولانی و مشوش و گیج کننده که بیشعور بتواند اهداف خود را به خواننده بقبولاند، صدق میکند]
- بیشعورها در ارتباط با دیگران عیب جویی میکنند، خودشان را بزرگ جلوه میدهند، آن چیزی که میگویند مرادشان نیست، برای حفظ خود دروغ میگویند، برای تخریب دیگران دروغ میگویند، بنا به عادت دروغ میگویند، واقعیات را تحریف میکنند، اهمیتی به دانسته‌های دیگران نمی‌دهند و طوری حرف میزنند که انگار که همه با آنها موافقت و اینها فقط تعدادی از نکاتی بود در زمینه بیشعوری در ارتباط گیری.

گوش دادن

- "بیشعورها شنونده‌های خوبی هستند. آنها در کشف نقطه ضعف‌ها و نقیص دوستان، همکاران و دشمنانشان مهارت دارند تا از این اطلاعات در زمان مناسب سواستفاده کنند. علاوه بر این تظاهر به گوش کردن تحسین دیگران را هم بر می‌انگیزند، اما واقعیت آن است که در پس این تظاهر به گوش دادن آنها چیزی نمی‌شنوند."

اعتماد

"چیزی که میتوان در انجام آنها به بیشعورها اعتماد داشت، دروغ‌گویی و دسیسه چیدن در مورد هر چیزی است که گمان می‌کنند به آنها علاقه دارند حتی اگر نداشته باشند. اما در مورد اعتماد آنها به دیگران چندان چیزی وجود ندارد....." (ص ۶۱)

رابطه جنسی

- "بیشتر بیشعورها چه زن و چه مرد، خود ارضایی را به ارضای نیازهای یک شریک جنسی ترجیح میدهند. در عمل خود را در نکات زیرنمایان میکند: (ص ۶۳)

- آنها رابطه جنسی دارند اما نمی‌توانند از آن لذت ببرند و این مسئله در مورد بویژه زنان صادق است. [زنان دوست دارند با رابطه جنسی مردی و اگر رئیس خودش هم باشد رام کند و یا به زانو درآورند و قدرت خود را نشان دهند. اما در مردان بیشعور در این زمینه، بیشتر به خود میبالند که با چند و چندین نفر رابطه داشته اند حتی در زمانی که متاهل بوده‌اند. برای اثبات بیشعوری خود، به داکيومنت کردن خیلی باور دارند که بخواهند در موقع لزوم برتری بیشعورانه خود را به رخ دیگران بکشند].
- آنها [بویژه زنان] رابطه جنسی را بعنوان ابزاری برای تسلط بر شریک جنسی شان بکار میگیرند، معمولا با ظاهر به سردرد و یا به عنوان ابزاری برای تنبیه شریک زندگی شان بکار میگیرند.
- با خیانت چندان مشکل ندارند، منتها از جانب خودشان. [بیشتر مردان، چه بسا در دنیای امروزی عده‌ای به عنوان پیشرفت و تقابل با "عقب‌ماندگی" خیانت خود را تفسیر و توجیه می‌کنند]

شراکت

- "بیشعورها عاشق شراکتند. به همین خاطر بسیاری از چیزهایشان را با دیگران قسمت کنند. [در صورتیکه پیروزی و موفقیت کار مشترک را به خود و شکست و ناکامی را به شریک خود منتسب کند] در مقابل برخی چیزها نمی‌خواهند شریک شوند منجمله: ستایش، تحسین، قدرت، پول، وقتشان، لحظات پیروزی، توجه دیگران و... (ص ۶۴)

کتاب در این صفحه به جوانب دیگر منجمله به برخورد بیشعور به تقصیرها و تعهدات نیز می‌پردازد که از خلاصه نویسی خوددار در این زمینه خودداری کردم."

تناقض و معما

- "بیشعورها همیشه در حکم معمایی برای دیگران هستند. کارهای آنها همانقدر متناقض ناساز است که یک جوجه تیغی بخواهد بادکنک بفروشد. این مشکل بیش از هر چیز به خود فریبی و دمدمی مزاجی بیشعورها بازمی‌گردد. بر اثر انباشت تناقض‌ها بیشعور عاقبت به چنان وضعیتی دچار میشود که نمی‌داند کیست و به چه چیزی معتقد است." (ص ۶۵)

بیشعورها معمولا در همان حالی که دارند عهد شکنی می‌کنند و دروغ می‌گویند ادعای تعهد و صداقت دارند. در هنگامی که دارید صورت حسابشان را می‌پردازید از استقلال و مناعت طبع خودشان حرف می‌زنند. وقتی که تمام رشته‌های شما را پنبه می‌کنند مدعی‌اند که "فقط به خاطر شما" بوده است این کار را کرده‌اند.

استهلاک

- "اشاره دارد که بیشعور به مانند آدم معتاد بعد از سالها از خودش و مریض‌اش خسته میشود و میخواهد به مانند ترک اعتیاد از بیشعوری رهایی یابد. و مهمترین قدم این است که خودشان را آنطور که هستند بعنوان بیشعور بشناسند. و بداند انزوایش ناشی از مردم و حاصل شرایط خارجی نیست بلکه ناشی از بیماری و نگاه بیمارگونه خودش به زندگی است." (ص ۶۶)

همانطور که آلیس گوهر در کتاب ارزشمند بیشعوری واگیر دارد می‌نویسد:

"بیشعور عادی به سادگی میتواند ده تا بیست نفر دیگر را به حالت پریشانی، جنون، تهاجم و گناه دچار سازد. بسیاری از بیماران روانی و آدم افسرده، از هیچ چیزی به اندازه آدم‌های بیشعور آسیب ندیده‌اند. بسیاری از بیشعورها به حق از اینکه دور و برشان را افراد عصبی و روانی احاطه کرده‌اند شاک می‌خورند. اما آنها توجه ندارند که به خاطر تحمل اعمال و رفتار آنهاست اطرافیان‌شان به این حال و روز افتاده‌اند! در ادامه می‌گوید: درمان میتواند فرح‌بخش باشد. این ادعا شاید برای یک بیشعور معمولی عجیب به نظر برسد اما واقعیت این است که زندگی بدون عصبانیت، دروغ، دسیسه‌چینی (که همه بیشعورها همیشه به آن مشغولند) لذت‌بخش‌تر است."

فصل پنجم : شدت بیشعوری

- "از بسیاری جهات، بیشعوری مثل باد می‌ماند. ممکن است باد آرام و یا شاید تند باشد، همچنین متناوب یا غیر یکنواخت. شاید آنقدر ملایم باشد که فقط اندکی موهایمان را آشفته کند و یا آنقدر شدید که چادر مسافرتی‌مان را از جا برکند. بعضی وقتها هم به شکل گردبادها و توفان‌های مهیب ظاهر می‌شود و ویرانی‌های گسترده به بار می‌آورد."

برای شناختن بیشعوری ضروری است که میزان شدت بیشعوری را تعیین کنیم و همچنین چگونه بیشعورها یاد می‌گیرند که عقاید خود را رقیق کنند و زیر نقابی از نجابت پنهان شوند.

اشکال بروز بیشعوری

بیشعور تمام عیار در میان گردباد و توفان و در میان بادهاست. این دسته از منبع بی پایان از خشم و هیجان و ویرانگری است. از صفحه تلویزیون هم میخواهند به دیگران آسیب برسانند و طوری می‌میرند که سزاوار یک بیشعور

است. این دسته با بمب و سلاحهای خودکار برای کشتن مخالفان اقدام نمی کنند بلکه در تخریب و انهدام شخصیت توانایی دارند و در زمینه‌های دیگر نفرت انگیز، بی‌رحم، خشن و استثمارگرند.

یک درجه خفیف‌تر از بیشعورهای تمام عیار، **بیشعورهای گه‌گیر** هستند. آنها میتوانند همسایه‌ها و همکاران بسیار خوبی باشند و می‌دانند که چگونه با دست و دلبازی، مهربانی و نجابت و کمک به دیگران رفتار کنند؛ البته اگر بخواهند و به نفعشان باشد. بیشعوری آنها فقط وقتی تحریک شوند یا تحت استرس زیادی قرار گیرند، ناگهان فوران می‌کند، اما در سایر مواقع مثل آدمهای معمولی به نظر میرسند.

رامترین نوع بیشعورها، **بیشعورهای آب زیر کاه** هستند. این گروه ترجیح میدهند که پشت نقابی از مهربانی و خون‌سردی پنهان شوند اما در عین حال آنها همواره می‌دانند که چگونه این خنجر غلاف شده را به موقع بیرون بکشند و بدون اینکه هیچکس تصورش را بکند کار خودشان را بکنند. ممکن است سالها با چنین بیشعوری زندگی کنید و بر حسب ظاهر شاید آنها [مهربان]، خونگرم، چرب زبان، دست و دلباز و حتی پرهیزکار به نظر برسند. اما این صفات در حقیقت بازی‌های تمرین شده‌ای برای فریب و جلب اعتماد دیگران است و در پس این کارها آنها به همان ترفندهای معمولی بیشعورها مشغولند. (این دسته از اشخاص شاید در کاتاکوری انسانهای متملق، چاپلوس و حقه باز، بگنجد، اما همین خصایل در انسانهای دروغگو بیشعور جزو پیش شرطهای این بیماری است).

در صفحه ۷۳ برای بیشعورهای خوشرو، از کشیش و ملا مثال می‌آورد. و برای بیشعورهای آب زیر کاه از نوع ترشرو، به گربه خانگی توصیف میکند که تا وقتی در دامن آدمی هستند دوستانه و ملوس خروخر میکنند اما تا پایشان به حیاط خلوت می‌رسد تبدیل به درنده‌گان خونخوار میشوند و از بابت این خصوصیت شگفت‌آورند.

از دیگر خصائل این گروه می‌گوید که بیشعورهای آب زیر کاه ترشرو معمولاً طوری ژست می‌گیرند که انگار مجسمه‌ای از اخلاق حسنه هستند اما این ژست‌ها هم چیزی جز فریب و سوءتفاهم نیست. علاقه‌ی زانداالوصف به کشف و مثلاً اصلاح گناهان و اشتباهات دیگران در حقیقت ابزاری است برای انحراف افکار و پرت کردن حواس دیگران از اشتباهات و نقایص خودشان.

در پایان این فصل آمده است که تلاش برای تشریح و دسته‌بندی شدت بیشعوری نباید باعث شود که هیچکدام از آنها دست کم گرفته شوند و یا گمان شوند که یک بیشعور در یک محدوده‌ی تعریف شده عمل میکند. چه بسا یک بیشعور تمام عیار هم با داشتن یک شغل خوب و خانواده گرم، مدتهای مدید مثل یک انسان باشعور عمل کند و در دسته **بیشعورهای گه‌گیر** قرار گیرد و

انواع بیشعوری

فصل انواع بیشعوری (ص ۷۷) به بیشعوری اجتماعی، بیشعوری تجاری، بیشعوری مدنی، بیشعوری مقدس‌مآب، بیشعوری عصر جدید، بیشعوری دیوان سالار، بیشعوری بیچاره، بیشعوری شاکی و .. اشاره دارد که من در اینجا به مواردی از این نوع بیشعوریها اشاره میکنم و متن کتاب را خلاصه نویسی میکنم.

بیشعوری اجتماعی، تشخیص بیشعور اجتماعی از افراد عادی بسیار سخت میشود. مسائل عاطفی و استعداد آنها در سوءاستفاده از احساسات دیگران نیز در عدم شناسایی و افشای بیشعورهای اجتماعی بی‌تاثیر نیست مثلاً: ممکن است آنها از بستگان ما باشند و به همین علت چندان تمایلی به قبول بیشعوری آنها نداشته باشیم. یا ممکن است که ما آنها را به عنوان بهترین دوستان خود برگزیده باشیم و از این رو، قبول این اشتباه چندان خوشایند نیست. در این مورد مثالی می‌آورد که هنگامی که دو نفر از افراد یک خانواده تصمیم می‌گیرند تمام فامیل را در یک مهمانی جمع کنند، بدون اینکه افراد نقطه مشترکی داشته باشند و یا تمایلی به این جشن فامیلی باشد و بعد از مراسم و جشن همه ناراضی و گلهمند میشوند. که این نشانه بیشعوری آن دو نفر است که به خاطر خواست خود به نظرات اکثریت اقوام و فامیل توجه نکرده‌اند.

بیشعوری بیچاره، یک بیشعور درمانده علاوه بر بسیاری از لوازم بیشعوری مثل نالیدن، خلافاکاری، ترسیدن و ترساندن، از یک سری ابزارها و روشهای مخصوص به خود نیز بهره میبرد که یکی از برجسته ترین آنها "دیوانه سازی" نام دارد. [برای سلب مسئولیت، کسانی را که مطیع بیشعور نبوده‌اند بعنوان "بیمار روانی" و "دیوانه روانی" به مردم معرفی کنند].

دیوانه سازی بخشی از هنر بیشعورها در راندن مردم به سمت دیوانگی است. این کار با هوشمندی و استمرار در خواسته‌های غیر عقلانی، بلهوسی، نالیدن مدام و خرده‌گیری دائمی از دیگران انجام میشود. یک بیشعور بیچاره از شما گلایه میکند که هرگز برای او کار چندانی نکرده‌اید و هیچگاه به قدر کافی دوستش نداشته‌اید. او شما را به خاطر اینکه به اندازه کافی وقت صرفش نمی‌کنید ملامت می‌کند و بعد هم ازتان میخواهد که از جلو چشمش دور شوید. یک بیشعور بیچاره آنچنان نقش آدم مظلوم و فداکار را خوب بازی میکند که هیچکدام از بازیگران برنده اسکار نمی‌توانند بهتر از او بازی کنند.

اینها نکاتی بود که از کتاب برای آشنایی و شناخت از این بیماری خطرناک اجتماعی بیشعوری به ذهنم رسید و قطعاً به معنای این نیست که همه نکات مهم است. چون انسانها با دوربین و عینک متفاوت به هر پدیده و منجمله کتاب و محتوای آن نگاه میکنند. در صورت فرصت خواندن کتاب قطعاً دید وسیعتری و چه بسا دیدگاه دیگری و برداشت دیگری به شما بدهد.

به دلیل طولانی‌تر شدن مطلب من از خلاصه نویسی فصلهای دیگر در نیمه دوم کتاب، خودداری می‌کنم که به انواع بیشعوری و اینکه با بیشعور ازدواج کنید و یا رفیق نزدیک باشید چه میشود، و درمان و رهایی یافتن چگونه باشد، پرداخته است. فقط در پایان کتاب و پایان فصل درمان می‌گوید: این یک بیماری اجتماعی است و همه ما در معرض آلودگی هستیم و همه ما باید به درمان و پیشگیری آن کمک کنیم. زندگی یک بیشعور تحت درمان، نیردی دائمی با خطر بازگشت بیشعوری است و باید یاد بگیرد که با احساس گناه پشیمانی‌اش دائماً کلنجا برود [درست به مانند ترک اعتیاد به مواد مخدر]. بازگشت بیشعورها به دنبال درمان و بازگشت به میان جامعه که خصلت‌هایی مثل اعتماد، حس همکاری، مسئولیت پذیری، و فاداری امتیاز محسوب میشود نه اسباب تحقیر و تمسخر، بلکه بیشعور تحت درمان را تشویق میکند که تا سختی‌های درمان را بهتر تحمل کند و به راه بهبودی و پاکسازی خود ادامه دهد.

**** پایان نقل قولها از کتاب

تجارب تلخ زندگی از بیشعوری و آزموده‌ها

از آنجا که ما به دلیل عدم شناخت از این بیماری، به اعمال بیشعوری در زندگی روزمره خود کمتر اندیشیده‌ایم. اکنون شاید یکبار از زندگی خود و پیرامون مثال فراوانی به خاطر نیابوریم اما چنانچه درک تشخیص این بیماریها را داشته باشیم میتوانیم روزمره به نمونه‌های این بیماری در پیرامون برخورد کنیم و یا اینکه نمونه‌هایی را بخاطر بیابوریم که در گذشته امری عادی دانسته و با بی‌تفاوتی از کنار آن گذشته‌ایم. مثلاً در یک تماس تلفنی با رفیق بزرگوار، کاک آزاد در آلمان در این زمینه، وی گفت: "ابراهیم، کاش از زندگی خودمان نمونه می‌آوردید مثلاً ما در مقر پیشمرگان کومه‌له در شهر سلیمانیه بودیم و همسر یکی از رفقای پیشمرگ پس از ماهها دوری به دیدار رفیق پیشمرگ آمده بود. دیدار در این مقر در میان دهها نفر زندگی میکردند صورت گرفت. و در اطاق مردان و زنانه جای خواب یافتند. بدونه اینکه به این نکته توجه کنیم که آنها دوست دارند کنار هم باشند و در این شهر بزرگ نتوانستیم یک اطاق برایشان کرایه کنیم. آیا این بیشعوری نیست؟"

در ادامه نوشته سعی میکنم که آموخته‌های این کتاب را بیان کنم که به شناخت بیشعوری در زندگی پیرامونی‌ام کمک نمود. برداشتم از بیماری بیشعوری این است: آدم بی‌شعور کسی است که وی خود را بعنوان "عالم"، "دانا"، "مشکل‌گشا"، "ولیه فقیه" و غیره به جامعه تحمیل می‌کند و میخواهد دیگران تابع، مجری، سرب‌زیر و دنباله‌رو باشند. و منافع خود را در پایمال کردن منافع دیگران می‌بینند. در نتیجه اعمال بیشعورها ما به عنوان فرد و شهروندان یک جامعه در مقابل بیشعوری دولتی و فردی به موقعیتی سوق داده می‌شویم که احساس کنیم حقیر و ناتوان هستیم، جایگاهی نداریم، و یا سرکوب شده‌ایم. احساس کنیم وجودمان به نسبت تعاریف انسانی، ارزشی ندارد و یا به نسبت بیشعورها، چه حاکم و چه در پیرامون از جایگاهی یکسان برخوردار نیستیم.

- شخصا بین بی شعورهای قسم‌خورده و تک عمل بیشعوری، تمایز قائل میشوم، زیرا همگی ما تحت شرایط نادرست می‌توانیم بیشعورهای موقت باشیم. مثلا ممکن است موردی یک صف غذا و یا صف بلیط را رعایت نکنم و به مردم احترام نگذارم و یا در هنگام رانندگی شیشه ماشین را پائین آوریم و اشغال را به بیرون پرت کنیم و محیط زندگی خود و دیگران را آلوده کنیم و... که این‌ها به یقین رفتار بیشعورانه است. اما یک و یا چند عمل بیشعوری دال بر بیشعور نامیدن فرد نیست. تک مورد عمل بیشعوری قابل اصلاح است(اکثرا در خلوت خود، خویشتن را به باد استهزا میگیرند و معذب از رفتارش خویش میشوند و بدین‌شویه خود را اصلاح می‌کنند)، همانطور که در کتاب بیان کرده خیلی‌ها الکل مصرف میکنند اما به تعدادی معدود با تعاریف خاص میگویند "الکی". اما بیشعورهای تمام عیار جدا از خصائل بیشعوری چه بسا درجاتی از چند و چندین مریضی دیگر همچون سایکوپات، سوسیوپات، سادیسم و یا دیگر مریضی‌ها را دارا باشند. و آگاهانه اعمال بیشعوری خود را تنها اعمال درست می‌پندارند.

بیماران سایکوپات با بیشعوری تداعی نمی‌شوند اما بیشعورها با سایکوپات تداعی میشوند. و در این زمینه دکتر کورش عرفانی به عنوان جامعه‌شناس و روانشناس در معرفی کتاب خود چنین میگوید:

"سایکوپات‌ها افرادی هستند که برای رسیدن به اهداف خود هیچ مرز و محدودیت اخلاقی را رعایت نمی‌کنند. آنها دروغ می‌گویند، حقه بازی می‌کنند، با روح و روان و زندگی دیگران بازی می‌کنند و از خشونت و آزار دیگران نیز ابایی ندارند. اینها کسانی هستند که به طور فکر شده به دیگران بدی می‌کنند تا منافع خود را حفظ کنند. آنها می‌توانند یکی از اعضای خانواده ما و یا یکی از دوستان و یا همکاران ما باشند. حضور آنها در زندگی ما معادل بدبختی و دردسر بهره‌دهی است" (سایکوپات شناسی و راههای معالجه آن). [این علائم سایکوپات همان‌هایی است که در رفتار بیشعورها هست که در کتاب بیشعوری آمده است].

فکر می‌کنم موضوع پیچیده‌تر از آن است که به سادگی بگوییم، آدم بی‌شعور کسی است که به دیگران *عل‌العموم* اهمیت نمی‌دهد. هستند بیشعورهایی که به پیرامون اهمیت میدهند اما ارزش قائل نیستند. به پیرامون اهمیت می‌دهند، که دیگران را به چنگ درآورند. بیشعور در زندگی اطرافیان دخالت میکند و چه بسا نقش ناجی هم به خود بگیرد، اما دخالتش هدفمند و برای کسب برتری خود بر دیگران است و می‌خواهند که شما احساس کنید ناتوان هستید و باید تابع بیشعور باشید و باور به خود را از دست بدهید و به بیشعور تمکین کنید(آخرین مورد بیشعوری دولتی و تاریخی، ناجی‌گری ترامپ در مسئله فلسطین است). بیشعور کارش این است که مخاطبین آنقدر در خود فرو می‌روند که از درون به مانند اسید معده، خود را ذوب کنند. آری بیشعورها دولتی و منفرد از مردم آزاری و سادیسم لذت می‌برند و سیستماتیک با این مریضی زندگی میکنند. اما در نهایت در تناقضی بزرگ قرار خواهند گرفت که اعمال‌شان آنها را به چالش میکشد. اما اثرات بیشعوری‌شان ویرانه‌ای بزرگ برای پیرامون و جامعه بر جای میگذارد.

*افلاطون در رساله جمهور این استدلال معروف را مطرح می‌کند که یک دیکتاتور، هر اندازه هم قدرتمند باشد، سرانجام با فاسد ساختن روح خودش رنج می‌کشد. شما استدلال مشابهی درباره بیشعورها مطرح می‌کنید، اینکه آنها ممکن است در زندگی پیروز شوند اما با این وجود به عنوان انسان از محتوای انسانی تهی شده‌اند و بازنده هستند و می‌بازند. از کتاب: (Robert Sutton)

بنظرم مشکل جامعه یک دوجین و یا دو قرار بیشعور در جامعه پیرامونی نیست. بلکه مشکل متوهمین و خوشباوران به این بیشعورها از جانب اکثریت متوهم و سازشکار است.

-لازم نیست حتماً باید بیشعورها خود را در سطوح بالا و در مسند قدرت ببینند، مثلاً در سطح رئیس جمهوری باشد، که به جامعه ضرر برساند. در کنار ما، در محیط زندگی و در روابط ما بیشعور فراوان یافت میشوند. بیشعوری نیز به مانند دروغ یک بیماری اجتماعی است.

-بیشعوری در سیستم‌هایی حکومتی همچون ایران و دیگر نظامهای دیکتاتوری به مثابه علم آموزش داده میشود. حال یکی زیر نام حفظ وطن و ناسیونالیست، و دیگری تحت لوای اسلام و یا یهودی و مذاهب دیگر. و بر اساس همین منطق در درون احزاب سیاسی کم نیستند بیشعورهایی که جامعه و افراد سطوح پائین حزب را در خدمت اقتدار خود قرار می‌دهند. همانطور که گفتم اکنون ابزارهای بیشعوری منحصر به طبقات حاکم و سیاستمداران در قدرت و مذهب نیستند. اگر در گذشته از ابزار مساجد و کلیسا و بلندگو مسجد و منبع رادیو و تلویزیون برای تسلط بر جامعه استفاده میشد، اکنون از طریق صفحات مجازی دسترسی برای اکثر بیشعورهایی که توانایی داشتن تلفن و یا کامپیوتر داشته باشند، فراهم شده است.

-هیتلر، خمینی و پینوشه و تمام دیکتاتورها با پروپاگانده به سرکار آمدند و تمام جنگهای ملی و مذهبی با دروغ راه اندازی شد و جان میلیونها انسان را در کام خود فرو برد. دروغ به مانند عصای نابینان می‌ماند که هم برای راه رفتن و هم برای جان پناه گرفتن است. بیشعوری و مهارت در دروغ گفتن را از سرتاپای رژیم اسلامی ایران دیدیم و تجربه کردیم. بیشعورهای دروغگو در دنیا، منطق هیتلر را بکار میگیرند که گفت "دروغهای خود را آنقدر تکرار کنید که خودتان هم باورتان بشود." یا اینکه گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر میگفت: "دروغ هرچه بزرگتر باشد، باور کردنش، بیشتر است."

-بیشعوری یک بیماری است و میتواند در وجود درصد زیادی و به تناسب در جامعه‌های متفاوت در بعد اجتماعی وجود داشته باشد و نباید فقط به افراد خاصی منتسب نمود. مثلاً اگر هیتلر به تنهایی این مریضی را میداشت، نمی‌توانست تعدادی را به مانند خود مسموم و بیشعور کند. و قطعاً نمی‌توانست جنگ جهانی را راه بیندازد. در واقع هیتلر مجری خوبی بود برای سازماندهی بیشعورهای دولتی و تجاری آن زمان آلمان (استیلا بر جوامع دیگر) که قصد داشتند بازار اقتصادی و تجاری بیشتری را به قیمت فقر و فلاکت بیشتر مردم، برای خود تصاحب کنند، بود. بیشعورهای فردی و دولتی در صورت مواجه شدن با مانع و سد سر راه، به سطح جنایتکاران قهار برای اجرای اهداف خودکامه خود تبدیل میشوند. و این در مورد رژیم اسلامی و دیگر حکومتهای دیکتاتور مصداق است. رژیم اسلامی جدا از ملایان با افکار عهد حجری، از حمایت دهها تحصیل کرده خارج کشور و تکنوکراتهای بیشعور همچون صادق قطب‌زاده‌ها و بنی‌صدرها برخوردار بودند که به خاطر منافع خود، شعور میلیونها سکنه ایران را به بازیچه گرفتند و به یاری خمینی و یارانش شتافتند.

کتاب بیشعوری برای دوره معاصر است. راهنمای شناختی است که بدانیم تاثیر عمیقی که بیشعورها با نفوذ در اجتماع، سیاست، علوم، تجارت، دین و امثال اینها در دنیای معاصر بر جامعه می‌گذارند، بسنجیم. همانطور که در کتاب آمده است، بیشعورها احمق نیستند، اتفاقاً بیشتر آنها نابغه‌اند؛ اما نابغه‌هایی خودخواه؛ مردم آزار، با اعتماد بنفس بالا و البته وقیح که نتیجه تیزبازی‌هایشان در نهایت به ضرر خودشان و اطرافیانشان می‌شود.

نشانه های بیشعوری

اپیدمیولوژی بیشعوری نشان می‌دهد که افراد بسیاری در معرض ابتلا به بیماری بیشعوری قرار دارند. نتایج تحقیقات گوناگون نشان می‌دهد که بی‌شک در میان کسانی که مدرک دکترای روان‌شناسی دارند نیز تعداد زیادی بیشعور وجود دارد. و میتواند تحصیل کرده و بیسواد و یا ثروتمند و ناتوان مالی و غیره را شامل شود. یکی از دوستان از ایران آمده بود، از وی در مورد ایران سوال کردم. وی گفت نمی‌دانم چه بگویم، ۸۰ میلیون در جامعه در گردش است و میلیونها میلیون شهروند بزرگسال در فکر هستند که کلاه بر سر دیگری بگذارند. این نوعی از بیشعوری اجتماعی است که در اذهان انعکاس می‌یابد. دروغ و زیرپا گذاشتن منافع جمع و بکارگیری حقه و کلک، بیشعوری است. قوانین اسلامی بر اساس تعرض به حقوق کودک، استثمار طبقاتی، زن‌سنیزی، و به بند کشیدن آزادی بیان و ... با تکیه به دروغ و شیادی و ناشفافی استوار است. این حکومت مذهبی پاسخی منطقی به خیلی از مسائل جامعه همچون رشد اقتصادی و زیر ساختهای جامعه، حفظ محیط زیست و غیره ندارد. و اداره چنین جامعه‌ای از جانب حاکمان ایران باید متکی به

خرافات و جهالت و اتکا به دروغگویان بیشعور باشد که به عنوان ابزار این اقتدار به خدمت بگیرند. آری، "فریب دادن مردم آسان تر از این است که آنها را متقاعد کنی فریب خورده‌اند." (مارک تواین). و صاحبان سرمایه و قدرت اجتماعی میدانند که زمان طولانی می‌خواهد که مردم عادی متوجه فریب خوردگی و دروغ بشوند. و به همین دلیل با اعتماد بنفس دروغ می‌گویند چون میدانند که کسانی هستند که فریب دروغ‌هایشان را بخورند.

اگر خود روانشناس بیشعوری نباشیم ولی چنانچه به گذشته افراد ناباب که شناخته‌ایم برگردیم متوجه میشویم شاید همان بچه‌هایی باشند که به هنگام گردو بازی باخت را قبول نمی‌کردند. همان کسانی هستند که با همه اطرافیان دعوا می‌کردند. و در جامعه مرضی‌شان شناخته نشده باقی ماند و کمکی نگرفتند، و امروز دعوایشان بصورت بیشعوری برای پیرامون خود را نشان میدهند و چه بسا رئیس دولتی هم بشوند. بیشعورها چه مانند اردوغان در قدرت باشند، ویا فردی عادی که حق کارگری که برای تعمیر خانه‌اش آمده‌اند، کف دستش نمی‌گذارد یکی است. اگر فردی خود را سیاسی و مدعی معرفی می‌کند، و اما به کارگر پيله کند که پولش را ندهد، و در فردایش چه بسا مقاله‌ای هم در مورد روز کارگر بنویسد. این را چه باید نام نهاد؟ بیشعور عادی و بیشعور در قدرت از یک منطق بیشعوری و مشترک پیروی میکنند، و آن اینکه دیگران برایشان ارزش ندارند. بیشعورها نه اینکه حقیقت را دوست ندارند، بلکه منکر آن نیز می‌شوند. و صحبت کردن از منطق با کسی که منطق سرش نمی‌شود به مانند نشان دادن گردو بر گنبد است. بیشعورها عل‌العموم در اندیشه تأیید گرفتن از جانب دیگران هستند. بسیار مفتخرند که دوستان زیادی دارند اما برایشان مهم نیست که چند درصد از این دوستان به آنها باور و اعتماد دارند؟

حجم دروغ بیشعورهای حرفه‌ای به مانند این قانون عمل میکند که گویند اگر یکی را کشتی قاتلی، ولی اگر دهها و صدها و هزاران نفر را قربانی کردید سردار سلیمانی میشوید. یک بار دروغ گفتن زشت و قبیح به نظر میرسد، اما در ادامه و روزمره شدن دروغ، به عنوان بخشی از هویت فرد و چه بسا عادت‌های عامه‌پسند تجلی می‌یابد. در واقع کم نبودند افرادی که کتابی از دروغ نوشتند و نویسنده خوب هم معرفی شدند.

بیشعورها، از زبان‌شان، تبلیغات و بیان شفاهی خیلی استفاده میکنند. در جنگ‌ها مهمترین وسیله‌شان توان در تهبیح و بسیج کردن همان قدرت بیان است. هیتلر در جنگ جهانی مبلغ توانایی بود و رفسنجانی نیز در ایام جنگ ایران و عراق مبلغ زبردستی بود. در زمانهای قدیم ابتدا روزنامه و سپس رادیو و منبع تلویزیون منبع تبلیغات بود و احاد محدودی به این ابزارها دسترس داشتند اما امروز قابل مقایسه نیست. در کمتر از ۲۰ سال این ابزارهای تبلیغاتی هزاران هزار برابر وسیعتر و سریعتر شده است.

سرعت تکنولوژی در استفاده از صفحات مجازی و بهره‌گیری از مطبوعات و رسانه‌ها همانطور که گفتیم از جانب بیشعورها و دشمنان مردم چندین برابر از آنچه که ابزار مفید برای جامعه باشد، متأسفانه علیه انسانیت است، چون این ابزار در اختیار صاحبان سرمایه است. بخشی از این ابزارها در اختیار عموم و منجمله بیشعورهای منفرد نیز به فراوانی قابل دسترسی است. و به همت دنیای مجازی توانایی بیشعورهای منفرد برای پروپاگنده خود چند برابر شده و مضرّاتش برای جامعه به همان نسبت افزایش یافته است.

همانطور که از کتاب نقل کردم، بیشعورها دوست دارند در زندگی دیگران دخالت کنند. آنها در مقابل هر نوع دخالت در زندگی دیگران، به ظاهر برای هر کمکی ولو کوچک، گروکشی میکنند چون فکر میکنند که باید کمکش را به رخ دیگران بکشند و با این احتساب خود را مشکل‌گشا و مهم بیندارند. یک بیشعور در مقابل نوشتن یک نامه برای یک پناهنده که اقامت سیاسی بگیرد، بیش از هزار و دویست دلار از پناهجوی بیچاره قرض (گروگان‌گیری) کند. و سپس بگوید قبول شدنت مدیون "راهنمایی من" است و پولی را که قرض گرفته بودم، بابت یک نامه، پس نمی‌دهم. بیشعورها برای کمکی ولو اندک به نزدیکترین بستگانش هم باشد، انتظار بالاترین جبران را دارند. و در مقابل از دیگران انتظار دارند که ماهها از آنها مراقبت کنند و قبض‌هایشان را پرداخت کنند که گویا چون بیشعور است، و از خرطوم فیل افتاده است. در این زمینه باید گفت بیشعورهای سیاسی با ملا و دیگر مفتخوران و انگلهای جامعه نقطه مشترک دارند و آن کلاه برداری و مجاب کردن است.

یک بیشعور کافی است که در خیابان به هنگام عبور از جاده از کنارت عبور کند و به همدیگر سلام کنید و شما را متوجه آمدن ماشینی بنماید؛ و بخواهد که تمام عمر مرید و خادم بیشعور باشید که گویا زندگی شما "مدیون" وی است؟

و یا بخواد با یکی در کافه‌ای با هم چای بخورند و اگر از بدشانسی عکسی با هم گرفتند، چه بسا انسان بیشعور سالها بعد برای این نشست و این چای خوردن داستانه‌ها درست نکند، و با استناد به این عکس کتابی از دروغ ننویسد.

بیشعورها قواعد نانوشت‌های دارند که بر طبق آن رفتار می‌کنند، و در کتاب بیشعوری به نکات زیر اشاره کرده است :
-تمام مشکلات را دیگران به وجود آورده‌اند.

-اصلاً نیازی به ریشه‌یابی مشکلات نیست، فقط یکی را پیدا کن که تقصیر را گردنش ببندازند.

-کم نمی‌آورند، که تمام کاستی‌ها و خطاها را می‌توان در پشت نقابی از وقاحت و گستاخی پنهان کرد.

-اگر از قانونی خسته شدند، مطابق نیاز یکی دیگر می‌سازند، اما به محض آنکه به خواسته‌اشان رسیدند آن را هم نقض می‌کنند.

آری بیشعورها این چنین کسانی‌اند که فکر می‌کنند باید قانون در رابطه با پاسخگویی به نیاز فکری و اجتماعی آن‌ها تعریف و تعیین شود. بیشعوری مرض وقاحت و سوء استفاده از دیگران است.

هنگامی که دروغگویان بیشعور وارد مرحله‌ی شایعی میشوند و به آسانی به اسناد پشت پا می‌زنند، صدها ورق و فایل کلیپ صوتی را انکار میشوند و برایش توجیه می‌تراشند و شاهدان زنده را انکار میکنند. تاریخ را عوض میکنند، سند را عوض و جعل، و جای سیاه و سفید را نیز عوض می‌کنند. و اگر با افشاگری و مدارک جعلی واقعیات را با اجبار بپذیرند، منتهی بر مردم می‌گذارند. همانطور که در ماجرای سقوط هواپیمای اوکراینی فرمانده سپاه پاسداران، (سلامی) جنایتکار می‌گوید، "باید ممنون باشید که ما قبول کردیم با موشک به هواپیما زدیم." این امر در زندگی فردی بیشعورها در اجتماع هم همینطور است. هر یک هزاران مثال از دولت و افراد بیشعور داریم که چگونه اسناد را نیز جعل و واقعیات انکار ناپذیر نیز گریز می‌زنند. و بیشعورهای فردی بدتر به واقعیات پشت پا می‌زنند. اما اجازه بدهید نمونه‌ای دولتی که به هنگام این نوشته شنیدم خدمتتان عرض کنم.

مادر یکی از جانب‌اخته‌گان دهه ۶۰ به نام اکرم نقابی که دنبال دادخواهی پسرش سعید زینالی است سالها در ایران دنبال دادخواهی بوده که اکنون ناامید شده و به مراجع بین المللی امیدوار شده است. وی گفته رژیم هر روز با یک دروغ و شایعی به من پاسخ دادند تا جایی که یکی از مقامات قضایی گفت که شما پسری بنام سعید نداشتید. و من به بیمارستان رفتم و پرونده زایمان را برایشان آوردم که پسری بنام سعید در فلان تاریخ در فلان بخش بیمارستان به دنیا آمده اما این بیشعورهای دروغگو اگر دربی را بر رویشان ببندی دنبال باز کردن درب دیگری برای فرار از قرار گرفتن در مقابل واقعیات و پاسخگویی هستند.

علائم این مریضی:

من مثال‌های آورده شده از کتاب برای نشان دادن علائم بیماری بیشعوری کافی میدانم که می‌گوید: "آیا از اینکه همسایه‌تان زباله‌هایش را در جوی آب می‌ریزد عصبانی هستید؟ آیا تا به حال پیش آمده که در اداره‌ای برای گرفتن یک امضا روزها و ساعت‌ها در آمدوشد باشید؟ آیا احساس می‌کنید برخوردهای رئیس‌تان با شما توهین‌آمیز است؟ آیا با شنیدن حرف‌های سیاستمداران دچار رعشه و ناسزاگویی می‌شوید؟ هیچ دلتان خواسته یک صندلی را بر فرق پزشکی بکوبید که بدون آنکه اجازه بدهد در مورد بیماری‌تان توضیحی بدهید شروع به نوشتن نسخه کرده است؟ آیا از دیدن مجری‌های تلویزیون عصبی می‌شوید؟ آیا وسوسه خفه‌کردن فامیل‌هایی که دائماً مشغول فضولی و نصیحت و بزرگتری‌اند، زیاد به سراغتان می‌آید؟ با همکاران از زیر کار دررو و زیرآبزن، زیاد دست به یقه می‌شوید؟ رابطه‌تان با همسرتان چطور است؟ به فکر جداسدن از او هستید یا آنقدر شرور است که حتی جرئت جداسدن از او را هم ندارد؟"

مترجم کتاب بیشعوری - محمود فرجامی - در مقدمه خود می‌نویسد:

"بی‌شعوری یک «بیماری» است و مثل تمام بیماری‌ها برای پیشگیری و درمانش باید آن را درست شناخت. هرچقدر یک بیماری خطرناکتر و شایع‌تر باشد، شناخت و مقابله با آن ضروری‌تر است، اما بی‌شعوری مهلک‌ترین عارضه کل تاریخ بشریت است که تاکنون راهکاری علمی برای مقابله با آن ارائه نشده است. بی‌شعوری حماقت نیست و بیشتر بی‌شعورها نه تنها احمق نیستند، بلکه نسبت به مردم عادی از هوش و استعداد بالاتری برخوردارند. خودخواهی، وقاحت و تعرض آگاهانه به حقوق دیگران که بن‌مایه‌های بی‌شعوری‌اند، بیشتر از سوی کسانی اعمال می‌شود که از نظر هوش، معلومات، موقعیت اجتماعی و سیاسی و وضع مالی، اگر بهتر از عموم مردم نباشند، بدتر نیستند."

آری، اولین حلقه و میدان برای یک بیشعور، نشان دادن توان بیشعور و تسلط بر خانواده و پیرامون است. و سپس دایره اعمال بیشعوری خود را به دوستان، آشنایان، محیط کار و زندگی گسترش می‌دهد. فرد بیشعور خود را در خانواده مقتدر، "آگاه"، "توانا" و "مبتکر" جلوه می‌دهد و این توانایی را به رخ همسر و یا بچه‌های خود (یکی از انگیزه‌های بچه دار شدنشان برای حکمرانی بر آنهاست) و یا همسایه و دوستان خود می‌کشند. در فلسفه و نگرش بیشعور، یک قانون‌مندی حاکم است و آن اینکه دیگران را حقیر، نادان و ناتوان، و خود را برتر و بهتر بداند. اگر از نظر علم روانشناسی کتک‌کاری بچه به معنای خرد کردن شخصیت است، اما چنانچه به صورت مورد اتفاق رخ بدهد، عوارض کمتر از شکنجه روحی و روانی سیستماتیک و دائم است. آدم بیشعور در خانواده به مانند موی دماغ است و عوارض اعمال وی از بدترین شکنجه‌های جسمی زیان‌آورتر است. بیشعوری که شکنجه سیستماتیک روحی را پیشه میکند، شکنجه جسمی نیز از جانب وی نسبت به نزدیکانش از خانواده که بخواهند از دایره تسلط وی خود را بیرون بکشند، به دور از انتظار نیست. و این سیستماتیک بودن از رفتارها است که به فرد خصلت بیشعوری میدهد.

بیشعوری به مانند هر مرضی دیگر باید با اقدامات پیشگیرانه برای تقابله با میدان آمد، و پیشگیری همیشه بسیار آسانتر از علاج بدنبال بیماری است. و مهمترین فاکتور به مانند هر مرضی دیگر، در داشتن دانش و آگاهی در باره این مرضی خطرناک اجتماعی است که بتوان درمان درست تجویز کرد. بازده این مبارزه نیز با تلاش در بعد اجتماعی میسر است. و گرنه، گویند با بیشعور در افتادن و تلاش برای اصلاح فردی، به مثابه نوشتن نسخه دارو برای مرده در تابوت است. این یک واقعیت است که وارد مجادله شدن با بیشعور به شیوه فردی بیفایده است. "تو نمی توانی برای کسی که منطق سرش نمی‌شود، دلیل و منطق بیاوری. (جاناتان سويفت)"

در این زمینه با دخترم بحث میکردیم. وی با نقل قولی از "مارک تواین"، بیان کرد و گفت هرگز با احمق‌ها بحث نکنید. آنها شما را تا سطح خود پائین میکشند سپس با تجربه خود شما را شکست میدهند.

(Never argue with stupid people, they will drag you down to their level and then beat you with experience) مارک تواین

آری بیفایده است که اگر بخواهیم دروغهای یک بیشعور را افشا کنیم و حقایق را جلو دست مردم بگذاریم. چون طبق گفته آقای منصور فرهنگ استاد دانشگاه در آمریکا و استناد به مقاله‌ای از روزنامه واشینگتن پست، گفت ترامپ در فاصله هزار روز زمامداری، چهارده هزار مورد دروغ گفت است. چقدر انرژی و نیرو و زمان و پول لازم است که این حجم از دروغ را افشا کرد؟؟

دیدیم برای یکی از این دروغها که مربوط به تقلب انتخاباتی و دخالت روسیه بوده صدها میلیون دلار صرف وکیل و دادگاه و کمیسیون و تحقیق و نشست و... اختصاص داده میشود و نتیجه صفر شد.

اکثر کسانی که به بیشعورهای دروغگو متوهم میشوند نادان و ناآگاه هستند. و آنانی که بیشعور را میشناسند و سکوت میکنند، و با بی‌پرنسیبی مامشات میکنند، شریک جرم هستند. چون ما فقط در مقابل اعمال خود مسئول نیستیم بلکه در مقابل سکوت‌هایمان (آگاهانه) نیز مسئول هستیم. و دسته سوم نیز کسانی هستند که از بیشعور دفاع میکنند و این دسته از افراد را باید بسیار بی‌ارزشتر از بیشعورها دانست. این مدافعان دو آتشه هیچ مهره‌ای نیستند جز اینکه بیشعوری ترسو باشند که نمیتواند اهداف خود را بیان کنند و یک بیشعور بی‌چشم‌رو را به جای خود جلو صحنه میفرستند. و بدینوسیله آرزوی بیشعور را فراهم می‌کنند. مهمترین هدف و آرزوی بیشعورها این است که می‌خواهند او را بحساب آورند و مهر تائید بگیرند که گویا آنها درست می‌گویند.

بیشعوری تجاری

در کتاب، به انواع بیشعوری، منجمله تجارت در شکل بیشعوری اشاره دارد. و در ابتدای این بخش چنین آمده است:

"برای درک درست بیماری بیشعوری بسیار مهم است که بدانیم این بیماری فقط افراد را آلوده نمی‌کند، بلکه گروه‌های عظیمی از مردم، از اهل تجارت گرفته تا اعضای اتحادیه‌ها، از گروه‌های سیاسی تا محصلین مدارس و دانشگاه‌ها ممکن است به این بیماری آلوده شوند و به طور جمعی مثل بیشعورها رفتار کنند. بعضی وقت‌ها هم کل یک جامعه مثل بیشعورها رفتار می‌کنند. و گرنه چگونه ممکن است کشوری علیه کشور دیگری جنگ راه بیندازد؟" (ص ۱۴۱ کتاب چاپی)

لازم به یادآوری است که بودجه نظامی سالانه آمریکا از مرز ۷۰۰ میلیارد دلار تجاوز میکند و حال این رقم را برای بودجه جهانی در ۱۰۰۰ ضرب کنیم؟؟ این بودجه را با بودجه‌های دیگر و اینکه سالهاست که در آمریکا در مورد درمان رایگان ریزنی میشود و عملی نگردیده، مقایسه کنیم. من فرصت را غنیمت می‌شمرم و بیشعوری اجتماعی در زمینه شرکتهای بیمه اشاره کنم. در آمریکا خانمی در سال ۲۰۰۲ به خاطر اینکه قهوه مک‌دونالد داغ بوده و هشدار بر روی لیوان ننوشته بودند و موجب شده بود که بدنش سطحی سوخته شود، نزدیک پنج میلیون دلار خسارت گرفت (فقط جنبه تبلیغاتی برای شرکت بیمه و گویا در آمریکا حقوق رعایت میشود، داشت)؛ اما خسارت هزاران انسانی که توسط بمبهای آمریکایی و دیگر سلاحها تکه و پاره میشوند چقدر است؟؟

نمونه دیگر، جنیفر لویز خواننده مشهور، باسن خود را در سال ۲۰۱۴ بیمه کرده و اگر اتفاقی بیفتد بیش از دو نیم میلیارد دلار به وی تعلق خواهد گرفت. و یا اینکه دختری که مدل بوده با گربه‌اش بازی کرده و پایش را چنگ انداخته و ممکن است که بعد از یک هفته جایش هم دیده نشود اما ۴۰ میلیون دلار خسارت گرفته است. و اما آرزوی دختران جنوب ایران که اجبارا حجاب را اولویت زندگیشان قرار میدهند، و پاهایشان تکه‌تکه می‌آفتد، داشتن یک جفت کفش است و جامعه این بیمه اجتماعی را برای شهروندان ندارد.

اگر روسری نداشته باشم .

گشت ارشاد وسارالا نیروی انتظامی چاقو گشان و اسید پاشان ، مجلس شورای اسلامی و مقام معظم رهبری به سراغم می آیند .



دنبال این بودم که ببابم گویا آدامس جویده شده "کریستیان رونالدو" به چند ده هزار کرون به فروش رفته است. اما در صفحه اینترنتی "ورزش سه" خواندم که آدامس جویده شده "سر الکس فرگسون" سر مربی فوتبال توسط یک هوادار منچستر یونایتد در تاریخ ۱۲ ماه مه ۲۰۱۳ برداشته شده و اکنون به ۴۵۶ هزار یورو به فروش رسیده. با این مبلغ چند مدرسه را میتوان ساخت و چند هزار نفر میتوان به آب آشامیدنی دست یابند؟ اینها بیشعوری اجتماعی نیستند؟؟

اینها بیماری اجتماعی است. در کتاب در ادامه بیشعوری در تجارت آمده:

"یکی از حوزه‌های مهم اجتماعی که ویژگیهای بیشعوری را میتوان در آنجا دید، حوزه تجارت است. مهمترین عامل آلودگی تجارت به بیشعوری رابطه تنگاتنگ آن با صنایع نظامی است. بده بستان خوبی بین این دو برقرار است. به طوری که به نظر میرسد همزمان دستشان توی جیب هم می‌باشد."

...البته ذات تولید با بیشعوری ناسازگار است. اما تجارت مولفه‌هایی را در خود دارد که حتی در صورت مولد رقابتی بودن هم، به واسطه‌ی آنها، با بیشعوری هم از منظر فردی و هم از منظر اجتماعی اشتراک دارد" مثل:

- حرص و آز.
- رقابت.
- جاه طلبی.

"مثلا شهوت قدرت را در نظر بگیرید. همین خصیصه باعث میشود که روسای شرکتهای بزرگ با خرید بی‌حساب شرکتهای کوچکتر، شرکت خودشان را چنان زیر بار قرض ببرند که سرانجام شرکتهای بزرگتر از آنها، آنها را بخرد. کارهایی که هیچ کدام تاثیری بر بهبود وضع اقتصادی آمریکا ندارد.

بدنبال برتری بودن چیز خوبی است، اما در تجارت گاهی هدف اصلی یعنی کسب سود مشروع و قانونی فراموش می‌شود. هنگامی که روکم‌کنی، حرکات تبلیغاتی، کسب امتیاز بیشتر، طراحی بازپرداختهای کلان و قمار بر روی سودهای زودبازده از هدف اصلی تجارت مهمتر باشد، آنگاه تجارت بیشعور شده است.

وقتی که مدیران شرکتهایی که هر ساله ضرردهی دارند، پاداش‌های نیم میلیون دلاری بگیرند، تجارت بیشعور شده است. وقتی شرکتهایی که به خاطر توقف تولید محصولات با ارائه خدماتشان، بلاموضوع شده‌اند همچنان به فعالیتشان ادامه دهند، تجارت بیشعور شده است.

وقتی صاحبان صنایع سعی کنند ما را متقاعد کنند که مصرف این همه سوخت فسیلی هیچ آسیبی به محیط زیست نمی‌رساند و آبیان هم از پسماندهای کارخانه‌های آنها خوششان می‌آید. آنوقت است که تجارت بیشعور- و در حقیقت بیشعور تمام عیار- شده است.

البته بیشعوری در دنیای تجاری چیز تازه‌ای نیست. اما تجارت مدرن، این هنر مگو را به دو شیوه تثبیت کرده است. یکی روابط پرسنلی و دیگری روابط عمومی." (ص ۱۴۳ کتاب چاپی)

اقتصاد در خیلی از کشورها منجمله در ایران بدونه هیچ دورنمایی به غیر از چپاول برنامه‌ریزی شده است و همانطور که به نقل از کتاب دیگری بنام (خلوص ملی) آمده: "به جای تولید ناخالص ملی، نسل جدیدی از بیشعورهای خالص ملی تولید میکنیم."

نگرش بیشعوری در زمینه تجارت به دولتهای و شرکتهای مختص نمی‌شود. بلکه افراد بیشعور عادی در جامعه، با همان متدولوژی به تجارت می‌نگرند. در زیر ضمن بیان درک فردی، به جنبه‌های مشترک و متفاوت بیشعوری تجاری برای شرکتهای و بیشعورهای منفرد می‌پردازم.

بیشعورها منفرد می‌خواهند به مانند شرکتهای یک شبه ثروتمند شوند، و خود را "برتر"، "زرنگ" و "نخبه" در زمینه تجارت قلمداد کنند و بر اساس تخیلات خود طرحهایی را برای ثروتمند شدن در دستور قرار میدهد که بچه دبستانی هم برایش قابل پذیرش نیست. و اکثر قریب به اتفاق این بیشعورها در این تخیلات تجارت "درآمدزایی" سریع، سرشان به

سنگ میخورد. و به همانند پیشنهاد محسن رضایی که گفته بود "برای جبران کسری بودجه ایران، شهروندان غربی را گروگان بگیریم و در قبال آزادی هر یک گروگان میلیونها دلار طلب کنیم." روی می‌آورند.

شرکتها از بانک پول می‌آورند و بیشعورهای منفرد اغلب با قرض گرفتن پول از نزدیکان و کسانی از روی اشتباه و فریب بیشعورها را می‌خورند کار خود را راه می‌اندازند. اما قرض بیشعورهای فردی بیشتر زیر پوشش و لفافه به بهانه درمان خود و یا اعضای خانواده است و قرضی بلاعوض (چون پس نمی‌دهند) میگیرند، و به تجارت بیشعورانه خود میپردازند. شرکتها بدنبال عدم سودآوری، اعلام ورشکستگی میکنند و در سیستم بانکی بی اعتبار میشوند و دیگر پولی برای سرمایه‌گذاری دریافت نمی‌کنند، مگر اینکه با نام و هویت دیگری وارد شوند. و بیشعورهای منفرد نیز نام عوض میکنند و بصورت مخفیانه از دهها نفر با دروغ و کلک و حقه و مظلوم‌نمایی و یا اینکه "گویا" پروژه سودآوری مهمی در دستور دارند، و کوتاه مدت پول را به صاحبش باز میگرداند" پول بیشتر قرض میکند (همانطور که گفتم، بلاعوض). و در صورت موفق نشدن، تنها به مظلوم‌نمایی و بهانه روی می‌آورند، و از مشکلات خانوادگی و مریضی، داد فغانشان به "هفت طبقه" آسمان میرود. و باز هم از تعدادی از دوستان و نزدیکان دیگری که احساس عاطفی و یا انسانی دارند، پول دست و پا میکنند. و فرد بیشعور ماهرانه تلاش میکند که قرض دهندگان بی‌خبر از هم نگهدارد.

تا اینجای کار همه چیز به خیر و خوشی توسط بیشعورها در شرکتها و افراد، به شیوه مهندسی شده پیش میرود چون سر یکی شیره میمالند و به دیگری وعده میدهند و به امروز و فردا موكول می‌کنند. انسان بیشعور در نوع خود با هوش، پرنرژژی و سمج و در پیش‌برد اهداف خود در این زمینه سخت‌کوش هستند، مگر اینکه "ملاقه به ته دیگ بخورد".

بیشعورها به کم رضایت نمی‌دهند و زیاد هم برایشان دست نیافتنی است. یک اصلاح عامیانه گردی هست که میگویند "ده را بده به هشت، و هشت را بگیر در مش" را نمی‌پذیرند و برایشان معنا ندارد. یا بقول سوئدی "یک گنجشک در دست بهتر از صد گنجشک بر شاخه درخت است". را قبول ندارند و این حرفها نزد بیشعور گوش شنوا ندارد. بخاطر "زرنگ" پنداشتن خود کارهای عادی مردم را "خر حمالی" مینامند و فکر میکنند یکشنبه میلیونر خواهند شد. وقتی بیشعور در زندگی روزانه شکستهای پی در پی را تجربه کرد ماشین دروغ وی بکار میافتد که دلیل برای ناموفقی بیابد و مشکلات خانواده، بچه و همسر، سروصدای بچه همسایه گرفته تا سرفه و عفونت سینه و دیگر مریضی‌هایی که در میان مردم عادی است بعنوان عامل ناموفقی در زندگی خود بیان می‌کنند. در صورتیکه درمان مریضی مراجعه به دکتر (در اروپا مجانی) و درمان عفونت سینه "باکتری شرف سز" (نقل قول از گفته‌ای)، پنسین است. نه فقط مریضی، بلکه مرگ هم بخشی از زندگی تمام مردم است.

هر کدام دهها و دهها نمونه در مورد مقاومت انسانها در زندگی پیرامونی داریم. اما دوست دارم اینجا مثالی عینی بیاورم. دختر جوان نازنینی ۲۴ ساله انگلیسی را از دور میشناختم. وی سال گذشته با مریضی سرطان از دنیا رفت. ایشان در خاطراتش نوشته بود، ۱۶ ساله بودم که دچار این مریضی شدم. بعد از اطلاع یافتن از مریضی فکر کردم که تازه به دنیا آمده‌ام و گفتم باید در این فاصله کوتاه عمرم، زندگی را آغاز کنم. وی به هنگامی که مادرش متاسفانه با همین مریضی از دنیا رفته بود، گفته بود که ابتدا فکر کردم که چکار کنم مادرم را از دست داده‌ام، اما بعدا با خود گفتم، من زنده‌ام. و در مدت ۸ سال تحت درمان و معالجات و دست و پنجه نرم کردن با مرگ بود، وی آثاری زیبا و منجمله نمایشگاهی از کارهای هنری از خود بر جای گذاشت.

انسانها مفید در جامعه برای مدت کوتاهی در هر مکانی قرار بگیرند خود را میشناسانند و معرفی میکنند و چه بسا همین افراد بعد از ترک محل زندگی و یا هنگامی که از دنیا رفتند، به مانند این دختر جوان، به افسانه‌ای جاودان برای آن جامعه تبدیل شوند. اما داستان بیشعورهای در قدرت و بی قدرت را به نوع دیگری میبینم. آنها بعد از دهها سال از عفونت سینه، و یا سیلی که از کنار خانه‌اش عبور کرده، یا زلزله‌ای که شهرش را لرزاند، یا گاراژی آتش گرفته، صحبت میکنند. هزار برابر کسانی که زندگی‌شان را سیل و حریق نابود کرده است (در روزهای اخیر بدنبال آتش سوزی در استرالیا خانمی را در اخبار دیدم که از درون خانه سوخته یک فنجان چینی پیدا کرد و گفت این هنوز سالم است و میتوانم با آن قهوه بخورم و باید خانه‌ام را دوباره بسازم چون زندگی یعنی تلاش) برای بهانه در دست میگیرند. و بیشعورها مشکلات را، که خود فراهم کرده و عوارض مشکل‌سازی برای پیرامون بوده، به عاملی برای آب عاقبت

ریختن در مقابل همه بی‌مسئولیتی‌های خود می‌دانند. اینها از بیماری اصلی خود که بیشعوری باشد خبر ندارد، و نمی‌بینند. فکر میکنند که همه مردم در اشتباه‌اند چون که به مانند آنها نیستند. آنها در مراجعه به دکتر و اداره دولتی، رفع و رجوع کار روزانه، تعمیر کوچکی در کار خانه از جانب کارگر، مدرسه بچه‌اش، کارسیاسی و ... به هر چه و همه چیز گیر میدهند و میخواهند تحمیل کنند که خودشان راست می‌گویند.

افراد بیشعور حریص در بلندپروازی و خودنمایی و برای تخیل در موفقیت به مانند قماربازها میشوند و همیشه فکر میکنند که در دروغ‌پردازی و اعمال بیشعورانه بعدی‌شان برنده میشوند. روزی که برنده میشوند با پول خودنمایی می‌کنند و چه بسا چمدان سفر را از گرانترین فروشگاه شهر بخرند. اما مادرش و نزدیکترین اعضای خانواده هم برای تامین زندگی وسایل دست چنم را باید بخرند. و اگر به مانند بازنده قماربازها و معتاد در وضعیت تنگنایی قرار گیرند، به مانند کسی که در حال غرق شدن است و شنا بلد نیست و چه بسا به برگ درختی در آب چنگ بزنند. با این تفاوت که، انسان قمارباز و معتاد در وضعیت اسف بار حاضرند همه چیز خود را حراج کنند و در خیلی موارد خود قربانی می‌شوند. اما بیشعورها که خود را زرنگ و "نخبه" میدانند جیب مادرشان را میزنند و اکنون باید گفت کارت بانکی وی را خالی میکنند، و از جیب دیگران مایه می‌گذارند. وقتی طلبکارها از فرد بیشعور حق‌شان را طلب کردند و بعد از سالها پا روی دم بیشعور گذاشتند، آنموقع بیشعور آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند. هتک حرمت و توهین و بی‌حرمتی به طلبکار کمترین عکس‌العمل بیشعور/بیشعورها است.

و بیشعورها در این موقعیت هم شکست را قبول نمی‌کنند، بجای حراج کردن خود و برای تامین امور مالی خود به هر کاری ناپسند حتی خرید و فروش مواد مخدر گرفته (که نمونه دولتی آنها نیز در ایام جنگ ایران و عراق دیدیم. سپاه پاسداران اجازه خرید و فروش مواد مخدر برای تامین هزینه جنگ را از خمینی گرفت)، تا بازار سکس مبادرت می‌ورزند، که کم نیاورند و شکست را قبول نکنند. و برای بیشعورهای منفرد این قانونمندی در تجارت برای تامین خود به دور از انتظار نیست. به بازار سکس روی می‌آورند و خم به ابرو نمی‌آورند. و چه بسا که توان مقاله نویسی را داشته باشند مقاله در مورد حقوق زن می‌نویسند و حتما در صورت بازخواست شدن، با پُزی ترقیخواهی برای توجیه می‌گویند "بدن هر انسان مال خودش است و هر کسی به شیوه‌ای میتواند از بدنش استفاده کند." و به نقش خود در این زمینه اشاره نمی‌کنند.

در ادامه تشابه میان بیشعور تجاری بشیوه فردی و دولتی و اداری، باید گفت شرکتها برای تجارت بیشعوری خود مشاور، برنامه‌ریز و کارشناس دارند و اگر بخواهند در عرصه بازار مواد مخدر و سکس هم وارد شوند با برنامه و امکانات حرکت میکنند. همانطور که جمهوری اسلامی مواد مخدر را برنامه ریزی شده به فروش میرساند. و یا برای درآمد از بازار سکس در مشهد هتل و امکانات فراهم میکنند، و حتی امام جمعه مشهد سید احمد علم‌الهدی برایش توجیه می‌آورد و میگوید "صیغه دختران ایران به عراقی‌ها ثواب دارد و هم تَبْرک، چون که مردانی که از نجف و کربلا می‌آیند بوی امام حسین را با خود می‌آورند."

اما بیشعورهای منفرد برای این کارهای کثیف و تجارت "درآمدزا" سکس این برنامه‌ریزی و امکانات را ندارند و بجای سودآوری به مانند قمارباز باخت دیگری را بر خود امتحان میکنند. با خیالات بیشعوری در تجارت، برده‌گان فروش جنسی را پیش‌خرید می‌کنند و به کشورهای خود دعوت میکنند و می‌آورند، که به بازار عرضه کنند. و ناچارا برای یافتن مشتری، خانه به خانه آنها را بگردانند تا بلکه اگر سودآور نشد، هزینه پیش‌خرید بردگان جنسی را تامین کنند. شاید بیشعورها در این زمینه هم خود را قهرمان می‌پندارند و بگویند برای عده‌ای "نیازمند" اشتغال‌یابی کرده‌اند و به نوع استدلال‌های نوع علم‌الهدی/ امام جمعه مشهد متوسل شوند و بخواهند که باید مداحشان بود؟

غیر ممکن است که هر انسانی اگر به سن کامل رسیده باشد، و این بیماریهای اجتماعی را بشیوه علمی بشناسد، نتواند چهره‌ای و یا چهره‌هایی و یا حداقل اعمالی از بیشعوری را بازگو نکند و یا تجربه تلخ از حقه بازی و پولخوری بیشعوران تجاری نداشته باشد. مگر اینکه انسان بخواهد تمام اعمال بیشعوری را با دیده اغماض بنگرد. به مانند اینکه تمام آنچه در ایران از ملا و حاکمان و بیشعور کنار دستمان شاهد بودیم با دیده اغماض نگاه کرد.

حالت دفاعی و پادزهر بیشعور:

همانطور که بیان شد بیشعورها به دروغ و انواع بی‌چشم‌رویی برای مجاب کردن و به تحت فرمان درآوردن اطرافیان خود متکی هستند. به هنگام رسوایی و بی‌هویتی اجتماعی، ناچارا برای ساختن هویت پوشالی و قهرمان‌سازی از خود به گذشته‌های دور و تاریخی رجوع میکنند که خیلی از مخاطبین روایت واقعی را نشنیده‌اند. به مانند اینکه یکی گفته بود: "در یزد پریدم ۴۰ متر"، و دیگری گفته بود: یزد دوراست اما متر نزدیک است بفرما نشان بده".

بیشعورها از گاهی کوهی میسازند. دادن یک پیراهن به کسی را به عنوان نجات از مرگ قلمداد میکنند و یا از خود قهرمان میسازند که یک تنه هزار نفر را گویا حریف بوده‌اند. بر اساس گذشته‌های دور و ناشناخته برای اکثریت مخاطبین خود، از خود شخصیت خیالی می‌سازند. و شاید تعدادی دچار توهم شوند و فریب این حرفها را بخورند، که فریب هم می‌خورند(همانطور که در جای دیگری در این نوشته نقل کردم "همیشه فریب دادن آسانتر است از اینکه مردم را متوجه کنید که فریب خورده‌اند"). و در برخی موارد دروغ بیشعورها آنقدر بزرگ و فراوان است که شاهدان اندک زنده را به موقعیتی می‌اندازد که سکوت و نظاره‌گری را بجای افشاگری ترجیح میدهند.

اگر چه گفتیم روی دیگر بیشعوری، دروغ است با این تفاوت همه دروغ‌گویان بیشعور نیستند اما همه انسانهای بیشعور دروغ‌گویان درجه اول و حرفه‌ای هستند. انسان‌های دروغگو بعضا قادر به دفاع از دروغ خود نیستند، اما انسان بیشعور دارای توانایی خاصی در توجیه و حتی "تفهیم" دروغ‌گویی خود است و میتواند مجاب کنند، "مانی پولاً کنند". که بتوانند مخالفین را وادار به سکوت نمایند. و برای شکستهای خود "گه‌گیر" می‌شوند. اگر پایشان لیز بخورد و بیفتند و خون دماغ هم بشوند از بد راه رفتن خود نمی‌پندارند. به زمین و زمان پیله میکنند، اگر قدرت داشته باشند شهردار منطقه را به خاطر "آسفالت" نکردن کوچه بر اساس ذوق او که به "خون‌دماغی‌اش منجر شده" به محاکمه می‌کشاند.

آنها برایشان مهم نیست که اظهاراتشان بر منطق پایبند نیست، چون میدانند که متاسفانه در این دنیا هستند کسانی که مهر تأیید به این اظهارات بی منطق میزنند. مثلا ترامپ بعد از آن همه جنایات ترکیه در روزآوا و اینکه به مبارزین کرد و سوری خیانت کرد، در یک جمله گفت که کردها در جنگ "نورماندی"(نبردی در ۶ ژوئن ۱۹۴۴ میلادی برای آزادی فرانسه) به ما کمک نکرده‌اند. اولاً روایت تاریخی دروغ است، دوماً اگر هم واقعی باشد باید بگویم که تاوان پدر بزرگم را من چرا باید بدهم؟ و یا چه ربطی به بچه‌گرد سوریه دارد که در زیر چکمه فاشیست ترکیه و بمبارانهایش تکه پاره میشود. قطعاً کسانی به استدلال ترامپ خندیدند، اما دروغ ترامپ دور دنیای خود را زده است و چقدر مردم فرصت دارند و موفق میشوند یکایک دروغ بیشعورها را برملا و افشا کنند؟

بیشعورها در موقعیت ضعیف میتوانند بمانند عقرب باشند، به هیچ چیز و حتی خودشان نیز رحم نمی‌کنند که موقعیت پوشالی خود را از دست ندهند. به مانند هر جنایتکار جنگی که در هنگام شکست از هیچ جنایتی دریغ نمی‌کنند. این به مانند گفته هیتلر است که گفت: " اکنون که ما در خطر هستیم از هیچ جنایتی دریغ نکنید چون اگر موفق شدیم تاریخ را به نفع خود مینویسیم و اگر هم شکست خوردیم فرقی نمی‌کند؛ دشمن هر طور که بخواهد علیه ما خواهند نوشت." و اکنون این نگرش در بیشعور دولتی ایران حاکم است و در بیشعورهای منفرد به شیوه دیگری خود را نشان میدهد که به خودش و خانواده‌اش هم رحم نمی‌کنند. حرمت‌هایی خانواده‌گی نیز برایشان اهمیت ندارد و مرزی در بی‌پرنیسی نمی‌شناسند. جدا از اینکه روایات را ۱۸۰ درجه خلاف واقعیات را بیان می‌کنند برای اینکه از صندلی محاکمه اجتماعی، تنهایی و انزوا بگریزند، با دشمنان دیروز خود همدست می‌شود و از قانون "دشمن، دشمن من- دوست من است" بهره میگیرند.

ناآگاهی و جهالت در اشاعه بیشعوری

جدا از حسن و حسین و دوازده امام و دیگر امامزاده‌ها، هزاران امامزاده در کارخانه امامزاده سازی جمهوری اسلامی سفارش داده شده است(از ۳۰۰ امامزاده قبل از قیام اکنون بیش از ۳۳۰۰ در کشور رسیده و به مانند قارچ سربرآورده است) که بیشعوری را در جامعه نهادینه کنند. با این سم خرافات مذهبی جیب مردم را غارت کنند. بعضا برای نام گذاری امامزاده‌های تولید شده، دچار مشکل شده‌اند و ناچارا باید منتظر نامهای عجیب و غریب هم از هالیوود باشیم(اداره اوقاف امور خیریه شهرستان نور تابلویی گذاشته با نام امامزاده سید محمد هالیوود).



بیشعوری از ناآگاهی مردم تغذیه می‌کنند. در جامعه‌ای که هنوز نصفی از جمعیتش بیسواد و کم سواد است، باید انتظار داشت که جا برای پذیرش ایده‌های بیشعوری اسلامی وجود دارد. همانطور که تمساح و اسب دریایی در گنداب زندگی میکنند، زمینه رشد بیشعوری در میان قشر خاصی که از دانش و ناآگاهی رنج می‌برند وجود دارد. و قشر وسیعی در ایران به سم مذهب آغشته، و به قول احمد کسروی که می‌گوید: "ایرانیان تنها مردمی در جهان هستند که گور دشمن، متجاوزان به ناموس و وطنشان را طلاکاری میکنند و از مرده آنها [دشمن] طلب درمان دردهایشان را میکنند."

بیشعورها در شکل دولتی و فردی با تکیه بر ناآگاهی، دیگران را موظف میدانند که به آنها خدمات بدهند. همانطور که بیشعوری مذهبی توقع خدمات از جانب مردم دارند. مثلا ملایان در ایام رمضان در "قبر امام هشتم" مشغول تبلیغ چرندیات و اشاعه جهالت هستند، از دختران باکره درخواست میکنند که بروند و خود را در اختیار ملایان فسیلی قرار دهند (دو یا سه سال پیش در سقز اطلاعیه پخش کردند که دختران باکره میتوانند به مشهد بروند و خود را در اختیار آخوندها بگذارند که در ماه رمضان گویا "شبانه روز برای بخشش گناهان بندهگان خدا دعا میکنند و قرآن میخوانند). همین نگرش برای بیشعورهای مدعی و چه بسا به اصطلاح سیاسی و بی‌هویت اجتماعی، به شیوه دیگری بروز پیدا میکند. اینکه باید مردم برای اراجیف و سخنرانی‌هایشان و یا مقالات و نوشته‌هایشان که فقط به درد خودشان میخورد (که به اندازه دروغهای مالاها قابل اعتبار است) باج بدهند و جامعه هزینه زندگی و عیاشی بیشعوران را تامین کنند.

بیشعوری سیاسی

اگر بیشعوری را یک بیماری اجتماعی بدانیم باید قبول کنیم که افراد بیشعور در همه جا هست و در میان احزاب سیاسی نیز کم نیستند افرادی که دارای این مرضی هستند. حتی در میان احزاب سیاسی و چه بسا که خود را کمونیست مینامند. اگر چه تعداد این افراد بیشعور در یک حزب سیاسی مدعی و کمونیست کم باشد اما انکار وجودشان فقط خودفریبی بیش نیست. کم نیستند انسانهایی که خود را سیاسی میدانند اما بیشعورهای آبدیده‌اند. در داستانیپردازی خیالی به مانند مذهب‌یون می‌مانند. برای جلب توجه، اهداف خود را در هاله‌ای از مسائل احساسی، عاطفی، ملی و مبارزاتی به مخاطب قالب می‌کنند (حزب توده و سازمان اکثریت مردم را به حمایت از خمینی فراخواندند زیر لوای مبارزه با امپریالیسم)، یکی از نمونه‌هاست. همانطور که رهبران مذهبی، شوونیستی و فاشیستی اهداف خود را در قالب مسائل عمومی و عامه‌پسند و حداقل در میان قشر ناآگاه و عوام به مردم تحمیل می‌کنند. و در مقیاس بسیار کوچکتر، بیشعورهای سیاسی مآب و انسان‌نما با دروغ و لعاب و در لفافه کلماتی چون کارگر، محرومان و رهایی، تحریک احساسات و خالی‌بندی، پُر گنده گنده، افکار بیشعورانه خود به مردم قالب کنند و خود را بسیار خرسند بپندارند.

اگر بیشعوری مذهبی در ایران برای تحمیل مردم به ۱۴۰۰ سال قبل متکی شدند. و تعدادی تحت عنوان خانواده "شهید" چه امتیازهایی را که نگرفتند، و بدون کنکور دادن، صندلی‌های رشته‌های تخصصی را از واجدان شرایط غصب نکردند. و یا در کردستان عراق جمعی معدود بصورت عشیره‌ای تحت عنوان خانواده پیشمرگ (فقط سران منظورشان است) به ثروتهای افسانه‌ای رسیدند و قربانیان اصلی بمباران شیمیایی حلبجه و انفال (۱۸۰ هزار نفر توسط صدام بصورت جمعی کشته شدند) هنوز هم بیشترشان در فقر بسر می‌برند. و در میان بیشعورهای چپ‌مآب و مدعی نیز، از جانب‌اخته‌گان کمونیستی که با زمزمه سوسیالیسم و برابری و رهایی جان باختند، سواستفاده می‌کنند. در میان این دسته از بیشعورها هم تعدادی خود را "ناجی" جانب‌اخته‌گان کمونیست معرفی و کرامت آنها را دستاویز امیال و آرزوهای شخصی و روانی خود قرار می‌دهند. در صورتیکه اعمال این دسته از بیشعورها تیشه به ریشه افکار و عقاید کمونیستها و جانب‌اخته‌گان راه رهایی از ستم می‌زنند و به جای آن "شهید" پروری می‌کنند. این نقل قول شاید گویا

باشد. "کشورهای پیشرفته و یا در حال پیشرفت اساطیرشان زنده‌اند و کشورهای عقب افتاده، اساطیرشان مرده و یا افسانه‌اند." (فیلسوف حکیم ارد بزرگ خراسانی)

خیلی از احزاب سیاسی با حمایت از اعضا و کادر/کادرهای بیشعور حزبی خود، از بی‌پرنسیبی‌های درون حزبی چشم پوشی و تمام معایب اعضای حزب خود را لاپوشالی میکنند و با دیده اغماض می‌نگرند و نگرانند که گویا "دشمن" و "بیگانه‌گان" از آن استفاده کنند. و بدین وسیله اصول اساسنامه‌ای، گفتمان و قوانین تدوین شده خود را زیر پا می‌گذارند. این خصلت یک سکت است، حال چه مذهبی و یا حزب سیاسی باشد. چه بسا خود را هم کمونیست بنامند و مقالات و نوشته‌های بیشعوران را در مورد زنان، بچه، و حقوق کارگر را در سرتیتر روزنامه شان بچاپ برسانند. اما در تمام زمینه‌ها فرد بیشعور خلاف نوشته‌هایش عمل میکند. و نشان می‌دهند که زندگی آنها اندیشه آنهاست. تناقض ادعا و اعمال بیشعورها چه مذهبی و چه سیاسی یکی است.

تشابه مذهب و سیاست را با این بیت عمر خیام به پایان ببرم

قومی متفکرند در مذهب و دین

قومی به گمان فتاده در راه یقین

میترسم از آن که باد آید روزی که ای بی خبران

راه نه آن است و نه این (عمر خیام)

تفاوت احمق و بیشعور

اعمال احمق‌ها به بیشعوری ختم نمیشود اما بیشعورها احمق بودن را به عنوان پیش فرض دارند. بطور مثال راننده‌ای که دوبرابر سرعت مجاز رانندگی میکند و به تذکر مسافران توجه نمی‌کند نمونه خوبی برای احمق بودن است. انسانهای احمق در این سطح قادر به دفاع از اعمال خود نیستند. خیلی موارد احمق‌ها بدنیاال اشتباهات خود دچار عذاب روحی و وجدان خواهند شد. اما بیشعورها بیشتر انسانهای بی‌احساس و اینکه خود را زرنگ و از خود راضی می‌دانند، از کارهای اشتباه خود دفاع می‌کنند. آنها میتوانند توجیه بی‌آورند، و برای خلاف رانندگی کردن و زیرپا گذاشتن مقررات هم، استدلال آورند. مثلاً چند سال پیش یک قاضی بیشعور در نروژ یک میلیارد نروژی را که دوبرابر سرعت مجاز رانندگی کرده بود، تبرئه نمود (گویا "ماشین بسیار مدل بالای بنز وی قادر به کنترل شدن در سرعت بالا بوده است.") و قانون یک کشور را بر اساس منافع و مصلحت خود و تمکین به چند وکیل پایه یک متهم، زیر پا گذاشتند. در نتیجه اعتراضات وسیع در بعد اجتماعی دادگاه حکم خود را پس گرفت.

در مقابل این همه شیادی و اعمال بیشعورانه چه باید کرد؟

بصورت فردی، خیلی اوقات انسان ناچار است در مقابل بیشعورها باید کوتاه آمد. خیلی موارد انسانهایی برای نجات از وضعیتی که با بیشعور در آن درافتاده باید علیرغم میل خود در تأیید حرف بیشعور "مهر صحنه" می‌گذارند، که بیشعور دست از سرش بردارد. و باید فرصتی را یافت که بیشعور تماماً رسوا و رویش را کم کنی. در غیر اینصورت، گویند اگر بیشعور گفت شتر تخم می‌گذارد، باید قبول کرد. این آسان‌تر است از اینکه به بیشعور بگوئید که پستاندار است. چون بیشعور با استدلال شترمرغ، تخم گذار است، وارد میشود. متأسفانه اگر انسان با این چنین بیشعورهای زندگی کند، باید اعتماد بنفس خود را لگدمال و "حماقت" خود را بپذیرد و "بی‌ارزشی" خود را قبول کند. و در نهایت افسرده گی کمترین صدمه‌ای است که می‌بیند و خودکشی از عوارض نوع تراژدی آن است که بیشتر در میان خانواده‌هایی صورت می‌گیرد، که فرد بیشعور موی دماغ آدمی است. و در این میان زنان بالاترین ارقام قربانی را به خود اختصاص می‌دهند. که در سکوت، خودکشی می‌کنند و به فراموشی سپرده می‌شوند.

بطور تصادفی به نوشته‌هایی در صفحه فیس بوک دوستی بنام آقای زاهد نوری برخوردیم و تراکتهای جالبی دیدیم و من فقط چند تراکت آنرا که بیانگر جایگاه فریب، خود پرستی، دروغ، خودفریبی است، نقل می‌کنم:

- "فرب زمانی رخ میدهد، در فریفته نقصانی باشد، نقصانی که امکان توفیق به فریبکار میدهد، گزاره‌ی کاذبی را به خود فریفته دهد."

- "جامعه‌ای را بیمار گویند، که حاکمان با روشنمندی فریبکارانه، و مردمان با خودفریبی احمقانه، ستم را توجیه و عادی سازی کنند. به گونه‌ی که نه حاکمان از تحمیل ستم به شرم آیند، نه مردمان از تحمل آن، در حالیکه شرم یکی از شریفترین و ارزشمندترین حالات روانشناختی، و تراوشات وجدانی است، که از به خود آمدن، به آدمی دست می‌دهد."

- "خودپرستی از جلوه‌های جنون در انسان است، بروز عریان و نمود تام و تمام آنرا در دیکتاتورها میتوان یافت."

شیوه مبارزه با بیشعوری، نمونه‌هایی از تجارب شخصی و پیرامون

همانطور از نویسنده نقل شده است، این بیماری نوعی از اعتیاد است. آدم بیشعور اولین گام درمان و بهبودی‌اش را حتماً باید با گفتن "من بیشعورم" آغاز کند و حتی گفتن جملات مشابهی نظیر "من آدم وقیحی‌ام" اصلاً آن اثر لازم را ندارد. بیشعوری یک نوع اعتیاد به قدرت است، به وظیفه‌شناسی و شهوت تسلط بر دیگران متکی میشوند. این بیماری تعادل درونی قربانی‌اش را به هم می‌زند؛ مگر اینکه مریض، آدم شود و اعتراف کند: "من بیشعورم".

بیشعورها، زندگی، اخلاق و رفتار خوب را تجربه نکرده‌اند به مانند این است که به فردی در تمام عمر یک ماسک تاریک بر صورت داشته باشد و تاکنون دنیای روشن را امتحان نکرده باشد. و زندگی بر پایه اعتبار و اعتماد، نیکی مابین انسانها و لذت آنرا، تجربه نکرده‌اند. برای بیشعورها که تمام زندگی‌شان با جعلیات رقم خورده است، زندگی با احساسات انسانی ناملموس است. آنها نمی‌توانند ببینند که دنیا بدور از اعمال بیشعوری، شکل دیگری دارد. و آن هم زندگی مملو از خصائل زیبای انسانی است.

تک نسخه‌ای برای مقابله با بیشعوری وجود ندارد و هیچ بیشعوری به مانند دیگری نیست همانطور نقش خط خطی گورخرها به مانند همدیگر نیست. اما اگر دانش اجتماعی در این زمینه داشته باشیم لازم نیست که ما منتظر باشیم که بیشعوری پیرامون ما را احاطه و انسانیت را آماج قرار دهند، سپس عکس العمل نشان دهیم. ما باید بیشعوری را به مانند یک اپیدمی بینداریم و عکس‌العمل نشان دهیم و پیرامون را از این اپیدمی آگاه کنیم و بدینوسیله بیشعوری امکان رشد نیابد. اگر شاهد اعمال بیشعورها هستیم و خود امروز مستقیم آماج بیشعور نیستیم نباید ساکت بنشینیم. حداقل باید بی اهمیت و ایزوله‌اش کنیم. باید برای پیشگیری اقدام کنیم چون ممکن است این ویروس روز بعد به من نوعی هم برسد. و اینجاست که از بیشعوری بنام خطر اجتماعی نام برده می‌شود.

زندگی و نزدیکی با بیشعورها تلخ‌ترین نوع زندگی است. در صورت مخالفت با آنها، به مانند گرگ هار میمانند و تا زمانی که بخواهید از دستش فرار کنید بیشتر تحت تعقیب قرار خواهید گرفت و به هر اندازه سکوت را در مقابل بیشعور انتخاب کنید، آنها حق به جانب‌تر خواهند شد. اما چکار باید کرد؟

آنان که در مورد جزئیات کردار بیشعورها داد سخن دارند، و در خفا از بیشعورها افشاگری میکنند و نمونه می‌آورند و ممایشات می‌کنند، خود آتش‌بیار بیشعوری هستند. این به مانند این است که مردم در مجالس بیشترین انتقاد را به رژیم دارند، اما اولین نفر باشند که پای صندوقهای رای رژیم بروند. این افراد در مقابل بیشعوران منکوب شده هستند و علیرغم غرولندهایی، به دنباله‌رو بیشعوران تبدیل می‌شوند. و عملاً سکان امور را به بیشعورها می‌سپارند. و به دور از انتظار نیست که در مواردی نمایندگی سیاسی حزب و تشکیلات خود را به بیشعور می‌سپارند. در ابتدا هیتلر و صدام و قزافی و پوتین و خامنه‌ای چهری امروزی را نداشتند. اما تعداد کثیری این جانیان بیشعور را حمایت کردند و عده کثیری نیز در مقابل اعمالشان سکوت اختیار کردند، و به قدرت رسانیدند. قطعاً هزاران بیشعور دیگر به مانند این رهبران جنایتکار وجود دارد، اما فقط به قدرت نرسیده‌اند.

شخصاً از آدمهای آگاه و دنباله‌رو، بیشتر از بیشعورها بیزارم. از کسی که آگاهانه در مقابل بی‌پرنسیبی‌های بیشعورها سکوت می‌کنند، سر سازگار ندارم، ولو اینکه برادر، خواهر و یا از دیگر نزدیکترین عضو خانواده‌ام بوده باشد. و چه بسا خودم را بخاطر دنباله روی ناآگاهانه از بیشعوری مورد نقد قرار داده‌ام و در خلوت خود، مجازاتی برای روح خود تعیین کرده باشم.

متأسفانه خیلی‌ها مقابله با بی‌پرنسبیبی را برای دوردستها می‌بینند. مثلاً فکر میکنند بیشعور فقط در دستگاه حکومت ایران، ترامپ و اردوغان است. فراموش کرده‌اند که ممکن است از نزدیکترین رفقای ما و یا همسایه و یا در خانواده هم، بیشعور باشد. اما ما طبق همان سنت معمول می‌گوئیم "بگذریم، مهم نیست، چکارش باید کرد"، و غیره و بدین وسیله برای این بیماری خطرناک در جوارمان بی تفاوت هستیم. از میان دهها و صدها نمونه که شاهد بودم، به یک نمونه اشاره کنم.

سالها پیش دراستکهلم به خانه یکی از دوستان نزدیک و صمیمی رفتم. این خانواده دو فرزند کوچک و نازنین داشتند. آنروز به عنوان مهمان متوجه شدم که یک زوج را که اقامت نداشتند، در اوج سخاوت به عنوان مهمان در خانه خود بدون هیچ چشم داشتی، پذیرا شده بودند. گوشه‌ای از اطاق پذیرایی، محل خواب این زوج پناهنده بود. بعد از آشنایی با پسر پناهجو، وی از کار خود بیان کرد که روزها در یک پیزیایی در شهر اپسالا کار میکند؛ و باید این فاصله را تا استکهلم رفت و آمد کند. در مورد شدت کار صحبت کرد و اینکه چگونه صاحب کار که بستگان یکی از سیاسیون هم بود، وی را استثمار میکرد. و بیان کرد فرصت نهار خوردن هم ندارد و گویا همزمان با جواب دادن به مشتری و آماده کردن پیزا، اگر لقمه نان خود را کنار دستش داشته باشد، از جانب صاحب کار مورد شماطت قرار میگرفته و غذایش به آشغال‌دانی پرت می‌شده است. صحبت زیادی در این مورد داشتیم و همزمان که من مهمان بودم، رفیق صاحب خانه پشت کامپیوتر رفت و با یکی از رادیوهای محلی مصاحبه داشت و در مورد کارگر و حقوق کارگر و اخبار کارگری در ایران صحبت کرد. من جوش آوردم و یخه رفیق را گرفتم. گفتم ول کن این ادعاها را، به این کارگری که در سر سفره‌ات می‌نشیند و پناه داده‌اید، فکر کن و پاسخ بده. در اولین وهله صدای اعتراض وی باش. آری نسخه بی مسئولیت پیچیدن برای دوردستها آسان است.

ما باید از خود شروع کنیم. اگر از اعمال بیشعورانه خود حتی موردی هم باشد، آغاز و اعمال خود را به باد استهزا بگیریم، از نزدیکان و بستگان و محیط کار و زندگی و بدینوسیله در عمل برای مبارزه با پدیده بیشعوری مبارزه کنیم، قدم اولیه از خود برای جلوگیری از این ایپدیمی اجتماعی برداریم. لازم‌ش شناخت از این مریضی به عنوان یک بیماری و یافتن نسخه درست است. در غیر اینصورت تلاش ما به مانند تجویز داروی اشتباهی به مریض است. و خود را موظف بدانیم که برای ریشه کن کردن این گیاه هرز. من نیز بمانند آقای خاویز کورمنت خواهم گفت که "میت‌رسم بیشعورها دنیا را تسخیر کنند."

چه کسی به غیر از من و شما و همه افراد این جامعه به این بیشعورها میدان میدهند. آیا بیشعورها از آسمان حمایت میگیرند؟ (آنکس که حقیقت را نمی‌داند نادان است و آنکس که میداند و عمل نمی‌کند تبهار است). باید سکوت و مماشات را کنار بگذاریم. " آنکس که نداند و نداند، که نداند.... درجهل مرکب ابدالهر بماند." (فخرالدین رازی)

شخصاً چون بیشتر در رابطه تنگاتنگ با مسائل سیاسی و افراد سیاسی قرار گرفته‌ام، ناچاراً به نقش مخرب بیشعوران در میان این طیف اشاره مختصری مینمایم، اگرچه بیشعورهای سیاسی در احزاب چپ به نسبت بیشعور دینی و تجاری و غیره جایگاهی ندارند، اما جهت اینکه به تفهیم عینی و عملی بیشعوری حداقل در زمینه‌های کمک کرده باشم نمونه‌هایی از سکوت و مماشات پیرامونی می‌آورم. از به دام بیشعوری افتادن به عنوان عمل موردی، و یا سکوت و مماشات در مقابل بیشعورها میرا نیستم. اما از افرادی ناخشنود هستم که آگاهانه به بیشعوران امتیاز میدهند که:

-از شکنجه همسر به دست بیشعور شکایت دارد و میگوید "اگر من نمی‌بودم، بیشعور در فلان رستوران همسر خود را با اردنگی ناقص العضو میکرد"، ولی این شخص با بیشعور عکس یادگاری میگیرد و بیشعور هم با افتخار چه بسا اولین مقاله نویس در مورد روز جهانی زن باشد.

-من از فردی عاجزم که از توطئه بیشعور برای محو فیزیکی خود و یا رفیقش خبر دارد ولی در مقابل مظلوم نمایی و همزمان هتک حرمت به دیگران، به دروغهای بیشعور مهر تائید میزنند.

-از کسانی که شاهد جعل تاریخ زنده خود بدست بیشعور هستند، ولی نظاره‌گرند.

-از کسی که از بیشعوری داد فغان میزند و میگوید که خواسته‌ام به یک بیشعور کمک انسانی بکنم، اما خواسته از من سو استفاده جنسی بکند. و فریب مظلوم نمایی بیشعور میخورد و به دروغهایش، مهر تائید میگذارد.

-من از کسی که از رسوایی بیشعور در فروش زنان و بازار سکس صحبت می‌کنند و خود شاهد بوده‌اند، و یا فاجعه بارت‌ر آن را از بیشعور شنیده‌اند، اما در جایی که همسویی نظری می‌بینند، با بیشعور همصدا میشوند.

-بیزارم از اعضای رهبری حزب سیاسی که از خشونت بیشعور همقطار حزبی علیه همسرش نوار کاست دارند، اما بخاطر مصالح حزبی(سکتی) به همقطار حزبی جانانه می‌چسبند و از وی دفاع می‌کنند.

-کسانی که مدال مدافع حقوق کودک و حقوق انسان بر یخه خود میزنند و به مانند ژنرالهای روسی نمایش میدهند، اما با سکوت و مامشات از کنار بیشعورهایی که برای ترور شخصیتی منظم و سیستماتیک کودک و اشخاص از صفحات مجازی استفاده میکنند، زبانشان بسته و کر و کور هستند.

و دهها سوال عمل دیگر در این مورد. اینکه معیار برای ما حرف و ادعا است یا عمل و تاثیرات در پیرامون اجتماعی؟

-بیشعورهایی که بچه‌های خود گروگان گرفتند و اجازه ندادند والدین دیگر(بیشتر مادرانشان) را ببینند، و یا اینکه بچه را وسیله مجازات همسر خود قرار میدهند. اینها چگونه میتوانند بلندگوی حقوق کودک را در دست داشته باشند؟

-بیشعورهایی که نتوانند محبوب مادرشان و مورد اعتماد خانواده‌شان باشند و از نزدیکترین حلقه پیرامونی خانواده سواستفاده مادی و معنوی را بنمایند، چگونه میتوانند مورد اعتماد مردم باشد و در رهبری یک حزب سیاسی جای بگیرند؟

- بیشعوری که برای عروسی تنها فرزندش دعوت نشود و فرزندش بگوید: "پدرم لیاقت آمدن به عروسیم را ندارد" چگونه لیاقت رهبری جامعه را دارد؟ این "پدر" باید بر حال خود بگیرد و دنبال اصلاح خود باشد، و نه اینکه در رهبری و سخنگویی یک حزب با ادعاهای گنده در مورد حقوق کودک و محرومان جامعه ظاهر می‌شوند، قرار گیرد!

فقط در زایش و فلسفه بیشعوران به قدرت نرسیده و یا دیکتاتورهای سیاسی و مذهبی این امکان وجود دارد که کسی را در غیاب محاکمه کنند و حکم و فتوا دهند. و برای حقانیت خود نیز، بیشعور و یا بیشعورهایی را به عنوان شاهد برای دفاع از خود به کمک گیرند و به صحنه بیاورند. چنین عملی از فردی در رهبری احزاب سیاسی را چه باید نام نهاد؟ و این دفاع چیزی نیست جز نفع مشترک بیشعورها و مدافعانشان با همدیگر، یا نوعی از رزق و روزی در گرو همدیگر بودن!

و.... و.... و از این نمونه‌ها می‌توان فراوان و از نوع بدترش هم بیان کرد.

آیا ما مجاز هستیم که در مقابل این اعمال بیشعورها نظاره‌گر باشیم؟ اگر این اعمال با مخالفت روبرو نشود، آیا جامعه ما را بیشعورها تسخیر خواهند کرد. اگر ملایی در مسجد تنها خودش و خادم مسجد باشد، آیا میتواند آنهمه خرافات و جهالت را از بلندگو مسجد تشخوار کنند؟ و اگر بیشعورهای سیاسی‌مآب(از نوع مدعی) مخاطب نداشته باشند، و یا حزبش اعمالش را توجیه نکنند، بگذار فقط صدای پژواک بیشعوری خود را بشنوند.

رهبران باید نمونه صداقت، پاکي، شرافت، اعتماد، تلاش و مهمتر از همه انسانیت و امانیت باشند. و مهمتر از همه منافع خود را در منافع و تعالی جمع ببینند. باید زخم فقر و محرومیت و گرسنگی و بیکاری هر کارگر و زحمتکشی و شهروندی را بر تن خود احساس کنند، حیوان آزاری و نابودی محیط زیست باید موجب آزار روحش شود و خواب را از چشمش بزدايد. نه اینکه آزار دیگران مایه سرمستی‌اش بشود!

انسان‌های رهبر باید وجودش پلی باشد برای عبور انسانها از مشکلات، نه اینکه نزدیکترین افراد و جامعه را نردبانی برای به قدرت رسیدن خود تبدیل بنمایند و مسرور از هتک حرمت به دیگران باشند.

بزرگوار محمد مختاری دبیر کانون نویسندگان ایران که در قتل‌های زنجیره‌ای ایران به قتل رسید در صفحه ۶۰۵ کتاب خود(ادبیات در شعر معاصر) وقتی از شعر نوین فروغ و رابطه انسان و عشق در شعرهایش سخن میگوید، بیان

می‌کند که چگونه فروغ فرخزاد انسان ساده را باز می‌یابد. و در شعرهای فروغ درد مشترک، زندگی و خلاقیت مشترک، و آزادی مشترک همگان را جستجو میکند:

"وقتی آدمی دنیای خودش را در میان مردم و در ته زندگی پیدا کرد، آن وقت میتواند آنرا همراه خودش داشته باشد، و در داخل آن دنیا با خارج تماس بگیرد. وقتی شما به خیابان می‌روید، برمیگردید به اتاقتان، چیزهایی از خیابان در ذهن شما باقی میماند که مربوط به وجود شخص شما و دنیای شخصی شماست. اما اگر به خیابان نروید، و خودتان را زندانی کنید، و فقط اتکا کنید به فکر کردن به خیابان، معلوم نیست که در خیابان آفتاب باشد، و شما فکر کنید هنوز تاریک است. ممکن است صلح باشد، و شما فکر کنید که هنوز جنگ است. این حالت یک جور عزت منفی است. نه خود آدم را نجات میدهد و نه سازنده است."

و یا به قول آقای زاهد نوری:

"متفکر کیست؟ کسی که پذیرای میراث فکری نیست، زیر بار تقلید نمی‌رود، از هر پیش بنیاد و مرجعیتی که از او می‌خواهد، از درون آن به جهان می‌اندیشد آزاد است، محصور به یک منبع، و قلمروی فرو بسته در خود نیست، ممکنه ناتمام به پایان برسد، اما فرو بسته هرگز، چرا که هر آنی از آنات اندیشه‌ی تازه از او سر میزند، اندیشه‌ی که اقتدار ظلمت را به هم می‌ریزد، و رهگشای موقعیتی جدید است، خود ناظر است، اندیشه‌ی خود را می‌اندیشد، اگر اصالت و منطقی در آن نیابد، کنار می‌نهد، با اینکه منشی یکه و اصیل دارد، موجودی جامعه‌گراست، منی که قابلیت مشارکت در ما دارد، بی آنکه نافی هویت خویش باشد، خویشتن جمعی را داراست، بنا بر این دغدغه او انسان است، نه دین، مکتب، حزب، یا جناح خاص، خلاصه متفکر کسیست، که هیچ چیزی برای به بند کشیدنش کافی نیست." [تاکید از من]

ای کاش شخصا بیماری بیشعوری را از قبل می‌شناختم و در این زمینه چند کتاب خوانده بودم که بهای زیادی برای آن نمی‌پرداختم. اما خوشبختانه دنیا اگر چه در خیلی جهات در دستان بیشعورهایی همچون رهبران کشورها اداره میشود، و یا در زندگی روزمره بیشعورهای فراوان در کنارمان داریم، اما با این وجود، این دنیا مملو از روزنه‌ی روشنایی انسانیت است. ما باید مثبتها را آموزش دهیم، سرمشق شادی و احترام باشیم و در تقابل با بوی تعفن بیشعوری در جامعه، بوی عطری نشاط‌آور از اعمال انسانی را به جامعه ارزانی داریم. در این زمینه گفته‌هایی مثبت از بزرگان را فراوان است که من چند نکته را از اینترنت برگزفتم برای تفهیم به یاری می‌طلبم.

-مهم نیست کجا متولد شدم و چگونه و کجا زندگی کرده‌ام. مهم این است که در آنجا که بوده‌ام چگونه رفتاری داشته‌ام .
(جوجیا اوکیف)

-هر چه بیشتر عشق و شور زندگی را از خود ابراز کنید ، برای دیگران مقاومت ناپذیرتر خواهید شد و آن‌ها کمتر می‌توانند شما را نادیده بگیرند.(باربارا دی آنجلیس روانشناس)

-چنان باش که بتوانی به هر کس بگویی مثل من رفتار کن. (فیلسوف ایمانوئل کانت)

- تنها راه رسیدن به زندگی شرافتمندانه، پاس‌داشتن آبروی دیگران و انسانیت است. (فیلسوف حکیم ارد بزرگ خراسانی)

-وقتی انسان، دوست واقعی دارد که خودش هم دوست واقعی باشد . (رالف والدو امرسون)

-هر چه بیشتر عشق بورزید، عشق و شور زندگی بیشتری به شما روی خواهد آورد . (باربارا دی‌آنجلیس روان‌شناس)

- کسانی که روشنایی و نور به زندگی دیگران می‌تابانند، خودشان هم از موهبت آن برخوردار می‌شوند(؟)

و بیشعورها این گفته‌های بزرگان را برای اعمال انسانی درک نمی‌کنند و نمی‌خواهند حالی شوند. آنها حداقل باید از حیوانات یاد بگیرند همانطور که "مارک تواین" گفت: "اگر سگی را تیمار و نوازش کنی و به آن حیوان غذا بدهی،دیگر هرگز تو را گاز نمی‌گیرد؛ و این اصلی‌ترین تفاوت میان سگ و انسان است."

اما بیشعورها احساسی ندارند و تا زمانی که بیشعور بمانند احساساتشان جریحه دارد نمی‌شود. و در مقابل خوبی‌های هیچ کس حتی مادرشان نه اینکه سپاسگزار نیستند. فکر میکنند همه باید به آنها چون بیشعورند، بدهکارند و باید خدمات بدهند.

اکنون به دنبال مطالعه و تحقیق در این زمینه دریافته‌ام که چرا آدم‌های بیشعور باعث می‌شوند احساس کنیم تحقیر شده‌ایم، ناتوان هستیم، و بپذیریم که مورد بی‌احترامی قرار گرفته‌ایم، و یا سرکوب شده‌ایم. دانستم که چرا بیشعورها دیگران را آگاهانه می‌آزارند و از این آزار لذت می‌برند. با زبان نیش‌دارشان افراد را تحقیر می‌کنند و از پا در آوردن دیگران خشنود می‌شوند. و لگدمال کردن کرامت دیگران برایشان به مانند تفریح پائیزی و راه رفتن بر روی برگهای ریخته شده درون جنگل باشد و از صدای خش خش آن لذت می‌برند. و همزمان با شناخت از این بیماری (اگر چه محدود)، میتوانیم موجب شویم که، بیشعورها نتوانند بیشتر از این انرژی و امید را از ما بگیرند.

این کتاب برای من راهنمای بسیار خوبی بود که از تجارب تلخ از بیشعوری آنقدر دید وسیع به من داد که بتوانم کنفرانس و سمیناری با نمونه‌های زنده برای چند ساعت را به عهده بگیرم و حتی از موردی از تجارب تلخ، کتابی صد صفحه‌ای مستند بنویسم. و دریافتم و درک کردم که چرا و چگونه یک آدم قادر به جعلیات واقعیات بصورت وارونه است. و مطالعه در این زمینه راهنمای خوبی بود که بتوانم اعمال بیشعور و بخصوص بیشعور تمام عیار پیرامون را با توجه به میدان مانور و عملی که داشته‌اند، بشناسم. با شناخت از بیشعوری نیز حالا بیشتر از پیش به نیاز مبرم تلاش برای اشاعه خصائل انسانی واقف هستم. و این یکی از دستاورهای مطالعه در این زمینه بود. این بخش و جزوه را نیز با بخشی از آخرین نامه برنده ادبیات نوبل، (گابریل گارسیا مارکز)، و وصیت نامه شاعر انقلابی برتولت برشت به پایان می‌برم.

وصیت نامه برتولت برشت (به آیندگان) ... این شاهکار در سال ۱۹۳۹ زمانی که برشت در دانمارک و در شرایط سخت تبعید بسر میبرد سروده شده و از این شعر به عنوان وصیت نامه معنوی او نام برده اند . به آیندگان .

راستی که در دوره تیره و تاری زندگی می‌کنم:
امروزه فقط حرفهای احمقانه بی خطرند
گره بر ابرو نداشتن، از بی احساسی خبر می‌دهد،
و آنکه می‌خندد، هنوز خبر هولناک را نشنیده است.
این چه زمانه ایست که
حرف زدن از درختان عین جنایت است
وقتی از این همه تباهی چیزی نگفته باشیم!
کسی که آرام به راه خود می‌رود گناهکار است
زیرا دوستانی که در تنگنا هستند
دیگر به او دسترس ندارند.
این درست است: من هنوز رزق و روزی دارم
اما باور کنید: این تنها از روی تصادف است
هیچ قرار نیست از کاری که می‌کنم نان و آبی برسد
اگر بخت و اقبال پشت کند، کارم ساخته است.
به من می‌گویند: بخور، بنوش و از آنچه داری شاد باش
اما چطور می‌توان خورد و نوشید
وقتی خوراکم را از چنگ گرسنه ای بیرون کشیده ام

و به جام آب تشنه ای مستحق تر است . اما باز هم می خورم و مینوشم
من هم دلم می خواهد که خردمند باشم
در کتابهای قدیمی آدم خردمند را چنین تعریف کرده اند:
از آشوب زمانه دوری گرفتن و این عمر کوتاه را
بی وحشت سپری کردن
بدی را با نیکی پاسخ دادن
آرزوها را یکایک به نسیان سپردن
این است خردمندی.
اما این کارها بر نمی آید از من.
راستی که در دوره تیره و تاری زندگی می کنم.

||

در دوران آشوب به شهرها آمدم
زمانی که گرسنگی بیداد می کرد.
در زمان شورش به میان مردم آمدم
و به همراهشان فریاد زدم.
عمری که مرا داده شده بود
بر زمین چنین گذشت.
خوراکم را میان معرکه ها خوردم
خوابم را کنار قاتلها خفتم
عشق را جدی نگرفتم
و به طبیعت دل ندادم
عمری که مرا داده شده بود
بر زمین چنین گذشت.
در روزگار من همه راهها به مرداب ختم می شدند
زبانم مرا به جلادان لو می داد
زورم زیاد نبود، اما امید داشتم
که برای زمامداران دردسر فراهم کنم!
عمری که مرا داده شده بود
بر زمین چنین گذشت.
توش و توان ما زیاد نبود
مقصد در دوردست بود
از دور دیده می شد اما
من آن را در دسترس نمی دیدم.
عمری که مرا داده شده بود
بر زمین چنین گذشت.

آهای آیندگان، شما که از دل توفانی بیرون می‌جهید
که ما را بلعیده است.

وقتی از ضعفهای ما حرف می‌زنید
یادتان باشد

از زمانه سخت ما هم چیزی بگویید.

به یاد آورید که ما بیش از کفشامان کشور عوض کردیم.

و نومیدانه میدانهای جنگ را پشت سر گذاشتیم،

آنجا که ستم بود و اعتراضی نبود.

این را خوب می‌دانیم:

حتی نفرت از حقارت نیز

آدم را سنگدل می‌کند.

حتی خشم بر نابرابری هم

صدا را خشن می‌کند.

آخ، ما که خواستیم زمین را برای مهربانی مهیا کنیم

خود نتوانستیم مهربان باشیم.

اما شما وقتی به روزی رسیدید

که انسان یاور انسان بود

درباره ما

با رأفت داوری کنید!

نامه ی زیبایی گابریل گارسیا مارکز

گابریل گارسیا مارکز به سرطان لنفاوی مبتلاست و می‌داند عمر زیادی برایش باقی نیست. بخوانید چگونه در این نامه کوتاه از جهان و خوانندگان خود خداحافظی می‌کند:

در بخش بیان احساسات چنین می‌گوید"

احساساتتان را همواره بیان کنید و افکارتان را اجرا.

اگر می‌دانستم امروز آخرین روزی است که تو را می‌بینم، چنان محکم در آغوش می‌فشردمت تا حافظ روح تو
گردم. اگر می‌دانستم این آخرین دقایقی است که تو را می‌بینم، چنان محکم در آغوش می‌فشردمت تا حافظ روح تو
گردم. اگر می‌دانستم این آخرین دقایقی است که تو را می‌بینم، به تو می‌گفتم «دوستت دارم» و نمی‌پنداشتم تو خود این
را می‌دانی. همیشه فردایی نیست تا زندگی فرصت دیگری برای جبران این غفلت‌ها به ما دهد.
کسانی را که دوست داری همیشه کنار خود داشته باش و بگو چقدر به آن‌ها علاقه و نیاز داری. مراقبشان باش. به
خودت این فرصت را بده تا بگویی: «مرا ببخش»، «متأسفم»، «خواهش می‌کنم»، «ممنونم» و از تمام عبارات زیبا
و مهربانی که بلدی استفاده کن.

هیچکس تو را به خاطر نخواهد آورد اگر افکارت را چون رازی در سینه محفوظ داری. خودت را مجبور به بیان
آن‌ها کن. به دوستان و همه‌ی آنهایی که دوستشان داری بگو چقدر برایت ارزش دارند. اگر نگویی فردایت مثل امروز
خواهد بود و روزی با اهمیت نخواهد گشت.

آرزو می‌کنم و امید دارم از این نامه‌ی کوتاه خوشتان آمده باشد و آن را برای تمام کسانی که به آن‌ها علاقه‌مندید
بفرستید.

همراه با عشق

«گابریل گارسیا مارکز» منبع: مجله «بخارا»؛ شماره ۸۲؛ ص ۷۸ و ۷۹.

انسانیت به مانند آزادی است باید بدست آورد نباید منتظر آزادی شد و مشارکت نمود، بلکه باید مشارکت نمود و انسانیت را بدست آورد. با تلاش خود هویت انسانی را به جامعه ارزانی داریم. بهترین ها را برای همه شما که خصائل انسانی را زنده نگه می‌دارید آرزو دارم. و با تشکر از اینکه جزوه را مطالعه نمودید در پایان بیان کنم خطابه و هدف اصلی من از نوشتن این جزوه/کتاب به بیشعورها نبود، بلکه خطایم به تعداد فراوان کسانی که نظاره کردند. درد ما بیشعورهای فعال نیست، بلکه سکولارهای خاموش است!

فوریه ۲۰۲۰ – استکهلم – ابراهیم رستمی